



۲۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

بازدید شد
۱۳۸۷

۱۰۳۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۱۵۸۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب الفاضل الادمی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۴۶۳۲

شماره ثبت کتاب ۹۰۱۲۷

جمهوری اسلامی ایران



۱۴۲۲
۹۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنَمَّ بِالْبَيْخِرِ

حواله آخره الصمد که پایه حقیقت بیخوش از دایره در یافت
واعطاشناخت برتر است و فکر ادراک کینه دانش کا
بوار کلیات شیوات و فوئناست اوست عزتانه که انا فانا
مورد آئی گشت گنزاخفیا فاجبت ان اعرف خود بخود از خود
بطبقات لاینناحی جلوه ظهور فرموده و معنی را بسبب صورت
را اینه معنی نموده و بقدرت کامل ان الله علی کل شیء قدیر هر فریدی
از افراد ممکنات را تجلی خاص لخاص تجلی الاحکام مخصوص ساخته
و حکمت کامله نور السعادت هر دوزه از ذرات کاینات
را بیانی خاص که حقایق اشیا عبارت از آنست مخلوق استماع

۱۰۰۰

آید

گرداننده و هر اسمی را مخصوص و حصری از انسوب اسمی کرده لفظ
موجوده نیز لایخیری را بحسب امیرتس شیوات بنقوط و نقوط را بخود
و حروف را بیکدیگر و کلام را بتطابق معنوی موبت فرموده از تمام
عدم بعالم عین آورد و افشای حزاران حزار اسرار بدلیه و نقوش
غریبه بچوب ماشار الیه کان و ما لم یکن کما کف کن موضوع دانسته
سرگرم باجاد و تقدیر کرد آید و حکمی کلیات عناصر و اجرام را در خبر نیایا
مولیه نلت سر انجام ظهور بخشیده بطوب و واجب الوجودی استظهار
مکنات گشت تا جاد را کشتار نشود غای نباتت و زود حکم از حکم
از جاد و نبات لوح و قلم را در حرکت ارادی انشای نون و القلم و ما
پرد از روی کام و برداشت جاد لوح شده و نبات قلم و حقیقت اول
ماطی الله از حرکت قلم نقوش بی بر گرفت و از انبساط نبات
بحقایق نامکار امکانی بنهر سید احمد سوسی بواجد کردید چون و چگونه
بجارت چون و چرا بخند صورت را امیرتس بنقوش رسد از اد

تاویل صورت و نقش میان آمد و سبب اسطر جصاصات
مصور و سبب کرده در مضمون **رَبِّ** واحد بعد از **الغایبی** سبب
که هر از سبب و در موضع بیست عدل که لازمه استخراج اعتدال مزاج
و مجاز است علم ظهور از اخته منت میم معنی بر فرق معرفت بنهاده
و بر و غای جلوه حیوان با هر نفس فیه من روحی برده از روی و بر
غای کار بنهاده انکار از و منت و بخت انبات و تویی **بیس** کلمه
و توالی سبب البصیر مرجع گفت و سبب آمد حکمت پوشیده انکار
نست یعنی معنی عدم صورت وجود گرفته اسما را حیوان شناخته شد
بتمهید و البسکه الطیب نخبه نباته با دن **رَبِّ** والدین **بیت** لا یرحم الا
حکمه او همانست نباتات و نبات مصدر روی حیوه که نبات
از حیوانات است بحج اعتدال حقیقی و صحت بحجت که سید
و جلوه ظهورش بود و نظیر آن که سبب جمع بر و ر و کونی است از ظهور
شرف حضرت محمدی بختم انجامید صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر

سخنه
احوال قوی بافعال اشیا
باز میگرد

سخنه
از کتب مشافهه

سخنه
صفت نبات

انظم جانها کاین بروی میان آمد و بخندین ظهور و تجلیات زماں
عالی باشتیاعطا فرمود که آثار نواص حشره شاد حال نطق است
پس باین حیثیت بمقتضای دان من شمی و الایسج بجه جمع مکنات
و استیاطط طظ با بر از سبب انواع تجلیات نواهد بلفظ صورت
و نواهد بنفس معنی دمی از حجت سراسی غافل نباشند هر گاه همگی
تنباتس ظهور آثار تجلیات باشند و عالم عامل و واحد و احد و
و سبب و وجود در نظران مبصران وحدت کرین ملی بود کجاست
تانی کویست **لونه** عالم عمر اطلس می بنم جان بیرون رجم می
از روی زمین گرفته تا اوج **برین** یکنقطه حرار قسمی بنم
سجانه و تعالی عما یقولون علو اکبر از کلیم ای عزیز بناید هر
او کرد آسمان باید نظر با کب بجهنم بنم تا زمین مجد تا زمین بنم
شرف و فضل و مال و همد از رفعت مقام و حال صاحب
نوی لولا که خلقت الافلاک که بفتح و ما از سبب انوار

سایبان نورسان خدای سخن از سر نو با حرا جوی بسندل
حکمی در جرت و جوی ان شده که بزرگیم و ستیاری و خانزادی موروثی
مصدر امری شود تا منظور زمره است و مای باط اسباط غر و علا المرح
کامیابی علم و منبع کامرانی فضا است کشته بلوط الطاف بیابان و
و معطوف اعطاف بحد و بی کران کرد و با اینجه هیچ مدانی و تمام نادانی
تمهید سخن را بعلوم موروئی خود که بجهت طبعی موصوفت شنایافته سرشته
معنی بربت آورد **دوم** سرقدی کرده بچولان من **دومین** من کشته
کر بیان من **دوم** است کرافنه و دایج و برایج و استه با بحد اب
طبیعی و کتاب صنایع است و ابرانس را خواص اشیا منسوطا
کشته منوعه جزه جمعی طب محتاج آید بزیافت اسماء اشیا و در ابرو
جز و الا دمارت تنج بر اصطلاحات فرینک اطباء و فورا اضطرار
دانستوران زمان دان برشکی فن همت که البیضا است در تحقیق
کلمات که تا در تحقیق لغه ادویه مفوده که در کتابات کتب بلغات

بلوغ قویانی و تازی و رومی و اندلس و جزئی و سریانی و بربری و
ترکی و فارسی و هندوی و عبرت مهما امکن دریافت وانی نموده بسنه
مصطلح مختلفه بوجدت معانی نسجیده و الفاظ متعارفه را بمعانی متنوعه
داده این موجری مفید تالیف نموده مسمن بالفاظ ادویه که تاریخ
نگارش این تالیف شریف کرده **دوم** است و در کتاب طاهر دوار
فایده **دوم** تاریخ و نام نیز شرف الفاظ ادویه **دوم** و منقسم ساخت بمقدمه
و نتیجه و فائده **دوم** مقدمه مشتمل است بر چهار فایده **فایده اول** در بیان
علامات تصحیح اعصاب **فایده دوم** در علامات زبان هر دیار
فایده سوم در تحقیق طبایع و درجات آن و علاماتی که منسوب
است بان و ذکر جمعی از ذره البطح و درجه و قوت **فایده چهارم** در بیان
مختار و شربت و مصلح و بدل دوا و علامات آن **نتیجه** در ذکر الفاظ
دو ایز ترتیب **دوم** در بیان علامات آن **فائده** در بیان ادویه رسته
کثیر المنفعت در کتاب قرا کثیر است ذکر آنها چون یاد رحمد و

و پوی صبی و چاه و قهوه و تنباکو امید از دقت رسان این فن است
 که اگر بسوی و خطائی گئی یا بنده بکم انصاف اصلاح فرمایید یا
 التوفیق و به المتعان مقدم شدت بر چهار فایده **فایده اول** در بیان علامت
 تصحیح اعراب پوشیده مانند که در تحقیق اعراب لحنی شیخ صحیح
 و در این مولف اختیارات بدیعی و بعضی از جاها لحنه سینه کرده بر
 جا اشاره با اول میرود مراد از حرف نخستین لفظ است و از ثانی
 حرف دوم که متصل تحتین است و هر جا که بوجه اشارت میسر
 مراد از آن حرف است و فوقانی اشارت است بحرف تا و شش
 اکتانها و تحتانی عبارت از یاء و یاء بیان حرف نقطه دار است
 و معمله تغییر حرف بی نقطه **فایده دوم** در بیان علامات اصلاح و بیا
 و همایله و سرزمین مثلا از عربی که حرف اول است و همایله
ب و از هندی **ه** و از مشهور و معروف که مذکور مرقوم
 است و در هر دو آیه و دیگر را بر سر نقل پذیر کرده اند **فایده سوم**

و در این عبارت از این مکتوب
 که در کافور است پس چرا که
 بکون و او نوشته شده اراده
 و او سر وقت دو او چنان
 مانند و او بی که در دفع و او است
 و او و او آمانه و او را
 مکتوب میشود و تلفظ در این
 آید مانند و او که در او
 است و در این مرقوم مانند
 که در زنجیر و سیل و اوقاف گمانی
 همچنان است و در هر دو جمله
 که بر آن مرقوم لفظی نویسد هیچ که بخاریست

در تحقیق طبایع و درجات و در علامات که منسوب است بان و
 از کجی از ذرات و در هر وقت و خاصیت به آنکه نزد اطباء مزاج
 کیفیت است که هم میرسد از اول استعمال اشخاص که انرا هر کاه بر دو
 اطلاق کنند طبع نامزد و طبایع بیرون از آن کیفیت چهار از آن کیفیت
 از بعد بسط که حرارت و برودت و بیسوت و رطوبت باشد و چهار
 دیگر که کیفیت از بعد و یکی اعتدال فرضی اطباء پس از طبع **ط** و از
 حرارت **ح** و از برودت **ب** و از رطوبت **ر** و از بیسوت **ی**
 از اعتدال **م** منفش گردانید و نیز هر کیفیت در اثر چهار مرتبه منحصرا و مقدر
 اطباء است که از این اصطلاح اینان درجه تو اند و درجات موثر افزون
 از چهار بیشترند هر چه احداث کیفیت در بدن میکند اگر کیفیت از
 تناو آن هیچ اثر ظاهر نشود و یا اثر ضعیف ظاهر شود انرا درجه اول
 گویند و اگر بالقوه و الزام اثر قوی میکند اما بکلیت تناول هیچ جزو
 از اجزای بدن ناقص و مختل نمی شود انرا درجه دوم گویند و اگر بکلیت

سود

تناول فغلی از افعال بدن تمیز شود و مستحیل شود از درجه سوم
 کوینده اگر بکده فغلی تا اول تغییر عظیم در روح حیوانی حادث شود از درجه
 چهارم کوینده و دوی سومی قاتل نیز می نامند **کلیه حکم است که گرم**
 و تر و جا و زنی که حرارت او از درجه اول از برای آنکه اگر حرارت
 زیاده شود بر این مقدار فانی می سازد و رطوبت را پس از برای آیت
 که مافت می شود و دوی گرم در درجه دوم و سیم **آیا که یابس** باشد و
 چه که گرم باشد در درجه چهارم پس او یابس است در درجه چهارم **بغضها**
و درجات را بحساب هندی که از کمی و از دوم او از سوم و از
چهارم او در خیزگر آورده اکنون مجازی از دو امر قومی سازد بطبع و در
 و خاصیت هم از قوه و خاصیت یعنی افعال آن دو اجزا که متوینا
 سهل صغراست و ایشان مسهل سودا و در صغری و علی بیدا
 بقیاس علامت **ق** اشارت از دست ادویه جاری می گرم در درجه
 افسرین با بونه تمیز که کتان محض ما و حلزون برای شاه تره صبر

در درجه اول

کرم

لوف با دل گرم در درجه دوم اصل الغر بل الحار لیون سفید و سیاه
 اسفوش که نوعی از اکلیل الملک است با درجه برنج سبب لبان نر
 الا بخره و برک چند پندتر جمله دردی عصاره زیتون دلق رابعی الابل
 زرا و در طویل و معوج زعفران شبت تر و خشک شراب مستحکم غسل
 عصاره قنار علی غرض فراسیون قصبه لوزیزه قشور شجره حبه الخضر او
 ورق آن که فیطوس کرفس کبریت کند لوف مصطکی مسیح علی سنج
 الکواری گرم در درجه سوم امینون اسارون اخیتمون بودند چیا
 برک فنجانشک تر و برک او و فنجانشک حاد و غیره حاشا حرن
 خربقین سر و سلیمه سداب سیدج شنج از منی حرق شکر شب حرق ستر
 جمع انواع شیر شکر حرق صدف حرق غار فودج نهی قشور قصب حرق
 قند منس کرفس می که در یوس کاشتم ما فور مزبوش نانخو القناع
 و چه بیوب گرم در درجه چهارم انواع بنوع فصل نوم جمع انواع استیا
 حرق زبیر بطرس آب بری فرمون قسط قطران لرات کرم بارد

در درجه دوم

در درجه اول

در درجه اول

یعنی سه در درجه اول اصل السوس اقا قیانا شسته برک نمف بط
براده نجاس برک فص بصاج ثم یطیق نیل حاروس صحن رطب
خمش دین ورد و لب زجاج رنج شجره بنق ثم الریب کبری
مایسان شسته عند با سه در درجه دوم اقا قیانا حصول اطراف
بقطر یاقانی بطنج برک حلیون برک زیتون بزرقطون حار نوح خیار
زیتون خام سماق شکر اترج طیب علفص اخضر کد و سان الم منکر کلم
ماش سه در درجه سوم بقدر اترج کما برسیا ورد جلا ریح العالم
بر و صغیر خاص اترج حب العلیق خام و روغن اترج شش سیاه
قصی الرائی فطر لجاج سه در درجه چهارم جمع اشیا و مخدره مثل فوی
و شوکران لب شمشاش و غیره یا بس یعنی خشک در درجه اول باغاس
اصل المنیل اصل السوس با بونه بادام شیرین برسیا و شان بسفاج
پوست جوز و تمخریزه انجبه حب الفار صنی العالم لبر و صغیر از الفطر
راز یا نه و فی بازر و عفران سعد سوبق الشیر صقم جمع بر کند کثیری و ق

ادویه بار درجه اول

ادویه بار درجه دوم

ادویه بار درجه سوم

حصارم

ادویه بار درجه اول

ادویه بار درجه دوم

سوسن خشک در درجه دوم اصل الم اصل اللوفح نیل و برسیا مسان
ترب چند پید بسته حب لطره او برک و رایی اللیل زراوند زفت سبل
سبل روی شیل شاقره شراب سکنج شجره مصطکی شهدانج ثم الریب
قصر الیه و حب الریزه فتور کند اترج کرسه کرب لبس حاو شیرم کلم مصطکی
لبس العقبوت خشک در درجه سوم اقا قیانا نیون اسارون افستین
اهل افستین اصل الماز لون اطراف کرب خشک اصل فطاهن برک
و ثم فنجکات بلبلان پوست زب سوخته بوره بلوط جندار حاشا حاض
اترج حب العلیق حلیت حصن بر لیس خنی حرق شیشان و صن رما و
قص سعاد طون بری روغن ترب و فاسرطان حرق سیلخ سه در
سماق سه در حرق ارمنی حرق شب حرق شونیزه شراب کهنه شجر بلوط
شتر حرق حصه صدف حرق غار قوچ نهی فراسیون فاشتر سینه
خطر اسالیون فاوانیا فیصوم کرویاری بری کادریوس کادریوس
مزرینش مشکط اشج ناخاه لظرون و ج و ربق عارینوت خشک

ادویه بار درجه اول

ادویه بار درجه دوم

ادویه بار درجه اول

ادویه بار درجه دوم

درجه چهارم نوم خردل سداب بری قطران گرم کرات بخضر یعنی لوز
اذان الفار اصل فظاظن انزروت بیاض رقیق بیض برک لب
کل او و عصاره برک او با قلاج نیلوفوساج توینیاچم انجروه و ورق او
ترس بلج جاورسج اجرا شجر سر و هیچ طبعی حب صنوبر دردی عصاره
زیتون سوسن قشور جوز محرق نیزه ایله البتیس سان الخمل مرطوب یعنی
تر در درجه اول برک غنچه مخصوصی الشعلب نوعی روغن کل عصاره سوسن
گاه لسان الثور تر در درجه دوم بقعه ایله بقعه عاینه بطح سریق ملجس
ادویه رطوبت مایل اقا قیا انزروت بر قطونا بر سیاندر بقعه
ایضا بقعه عاینه برک غنچه خشک خاشخاش دلق دلب دم الاغویس رصا
سریق سوکران سوره نور طبله فطر استمانی کدو کاجو مامیشا لسان
الطلس سوسن ورق علق میانه در کرمی و سردی اصل خشکی بر سیاندر
با اصل حب صنوبر حره یعنی الشعلب رت غذب زیتون سر سوسن
شجر صندلی طبعی طوسن طبعی سوسن عصاره سوسن فادونا

ادویه رطوبت

ادویه بر طبعی

سوسن

کافور

فاشتره مشهور استرج مردار کج میمون میان کرمی و خشکی افضل نیل
ضماد و قطعی الشعلب رت غذب **مخدرات** یعنی ادویه که کوبانان حبس کرات
را اقیون اصل الفلاح استبراد دردی الذرت پنج موت چکلی خم
برک مینا کوبوز ماشل سراج القطرب شمسی شکران قند کاکج کندر
لین الخلیل جمل پیروج الفم **سلا** سراج احاص افستین بنفشه خشک
ترنجبین خیار شنبه ستونیا **سلا** سراج تر بر جمل حب النیل شمشیر
غار یون فریون قشور یون قشور الحار ماهینه هرچ ماخو دانه **سلا**
سوا افستون اسطوخودوس آمله بالنگو بسفاح حجر لازورد سنا
غار یون نشوت هلیله کابلی **مقیات** یعنی ادویه که قوی آردا کوی
تند پوست و تن خزره بوره تم تر ب و برک آن شبت کج هر چه مارز
خزوق سلجینی لنگر و کندرش بویشا رخ و مویز مار اصل غلک مری
مقیات یعنی کسره بکشد ایدر افستون افستین اسطوخودوس
افستون ایر سانه مس صبطیا ناقاما حاشا حرم در چینی رازبانه زیره

مخدرات

مسهدت صفا

مسهدت بلغم

مسهدت سودا

مقیات

مقیات

طغانات

زغفران زرد و شاد هشته صغیر غار یون فادانیا فراسیون قنطاریون
 قردمانا کرفس کبابه کرسنه کتوت مرز پخش ناخواه **حینون مطلقا**
 یعنی ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط کند اهل اسقیل استخوان دوس
 اچوان ایجه اذخر ایرسانوره باونه چند پدستره جده حاصل صلبان حر
 حاشا حر مل خردل دار صنی زوفانی حک زراوند سبک سداب سیر سرکه
 عاقر قرقا فخنکشت قردمانا کادیوس مشکطرا شیخ خام ناخواه وج
مدرات یعنی ادویه که اورا ربول و حیض کند اهل اچوان ایسوان
 اجدان برنجاسب باونه برسیاوشان ترس کم کند چند پدستره جده
 جطیانما حاشا و شیرجه لطر ادر صنی رازیانه زوفانک سداب
 سینه شونیر بزوق فادانیا فراسیون قردمانا قنطاریون قسط
 کبابه کرفس کادیوس سینه مرز پخش مشکطرا شیخ ناخواه خام **مفتتا**
 یعنی ادویه که سنگ بیزاندا سارون برنجاسب برسیاوشان بادام
 کم خزره چمک حر ایسوان رازیانه سداب سینه کادیوس سینه **قابضات**

مدرات

مفتتات

یعنی ادویه که طبیعت به بند و اچرا مود برنج بلوط سداب قلاب سنج بارنگ
 کم شامسوفم کم کل بوز سردم الا توین زرد و رسحاق طباشیر طین مخوم
 عدس اگر کندر کروی یا کادوس مصطکی مورد نارودین نشاسته شقیق خورق
 زر **مخللات** یعنی ادویه که غلط و صلابت تجلیل برد اکلین الملک اشقی
 اسقیل اذخر سارون اچوان برسیاوشان باونه برنجاسب باقلا
 بودنه جده ترس جادو شیر حاشا تر زهره خطمی خروع روباه تر کزیت
 زراوند سوسن صغیر بطم غار ققنه کادیوس کاه کیر لادن مرز پخش
 خام **منضجات** یعنی ادویه که اورام و صدمات را نفع دهد اکلین الملک
 ایرسا ایچمه برک خطمی زغفران صغیر بطم کرب لادن مرصیه موم مرز
مغنیات یعنی ادویه که نفع و برنج را بکنند و تجلیل برد ایسوان ایتمون
 بسیاره بخلکشت کم کز جادو شیر حاشا دار فضل زنجیل زیزه زراوند رر تباد
 ب سوه صغیر فضل قردمانا کندر کرفس ناخواه **مقویات دماغ**
 ایچ انقح خنان بلادر بنق بالنگه بهار ادویه و سبب بهار امرو و دماغ خیرونا

مقویات دماغ

روغن بنفشه زنجبیل سود سیب سبیل شربت نارنج خود بنفشه عالیله قنقل کند
کل سرخ کم تدریج و درج کم درج لبن صنان مارالورده مشک سیرین یا سمن
مقویات دل مغزجان شانه امرو و انار شیرین اسطوخودوس اسراج بسند کلبو
بادرود فرغندی ابریشم آمله بهمنی بفساج پوست ترنج جد و او در آب
در روغ بریاس زرنبار و زعفران سیب سوسن سبیل سود سیله شفاقل
صندل طباشیر طین فخم خود بنفشه قند انیا قاقله کبریا کافور کادو
زبان شیرین ترنج کل سرخ کوبور لار و در مورد خام نیلوفرنار
نفس نارنج ورق نقره ورق طلا بیلید یا قوت **مقویات کبد** کبد
انفشار الطیب کز بو یا حماجر البلسان دارچینی غاف قنقل قرقه
کشوت مصطکی نارودین **مقویات معدة** آمله از فر پوست ترنج پیلید کلبو
بوز بودارچینی زرنبار و سود سیله سمان سفوفل سراج هندی طباشیر
قره قنقل قاقله کل سرخ کندر کرو یا مصطکی مشک طر مشیح نفع بیلید
هیات انور بنجر رطب بسیار بفسه کبوتر و کبوتر کبک با قلاب بنفشه

مقویات دل

مقویات کبد

مقویات معدة

مقویات

شسته بجز حلو زده صبه الطفره صبه الرم حلیت خصه الثعلب نولجان دارچینی
زرنبار و کبوتر سوزجان سفوفل شفاقل شیرینش فندق فستق قره قنقل
کرزرفش کبوتر لوز الو یا مغز ذراع کبوتر کبره مغز بادام مغز نوز نارنجیل خود
حلیون **کتاب** ایچ اودویه که در دار اسکن سازد ایچون اسفید
بچه بطح سر و فوج نورک سیدره هم مع فصیح کثیرات است **کتاب**
یعنی داروی که بچوانان و جرس سازد اعضا را تقوان اصطک کما مغز ان
شقایق شبت شامسوم کاهو نفع مرد **قاطع** **کتاب** لبطل اودون لوطی
که کبوت کرمان کوش و شکم را فستقین برنج کالی صعه بز و خای خنک
رعاف و نفث دم و اسهال دم یعنی دوائی که جرس کند خون پی و دمان
و خون اسهال را اقله بادرود طوط بسد بر زنجبیل کل بوز سر و خضض
الانفوس ریوندر و کبوتر کبره شانه قنقل ریون کل ارمنی شیرین کبریا کافور
کندر کفار سمان ابل مصطکی ماز و نفع نشاسته **مغزات** اودویه
عضیر را شیرین کند و سوزاند اسفید ایک بوره حرف و مارج را سن

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

زرنج ذراچ سداب سباده صابون فریون قسط ققطار ^{در دانه}
 یعنی ادویه که فراخ آورد جراثیم را اندازد و در وقت سرخ آبر ساق
 الاونین را در زیره صمغ اوطین تخم عسل کلنا رسان الجمل
 بلوط **جلیات** و **ساقه** و ادویه که یک از دیگر جراثیم را
 آبر ساق میان را تخم زفت عسل **کمال** **کوت** **زیاده** **قوی** **عزیز**
 و بزنده زیاد میباید جراثیم را از نوزاد نشان تو بال مس زنگار
 صوف سوخته مداسک **یاسات** **قوی** **ادویه** که یک از دیگر جراثیم
 را از نوزاد شسته خرفای سوخته آب شسته تو تیا صبر جوف
سوخته **ادویه** **صفت** **السا** یعنی ادویه که قاص گوشت زاید یعنی
 که در زیر زبان هم رسد و در کهای زیر زبان سبب گرداند
 انار زنگار زاک سوخته با سببیده تخم سرشته سورجان
 سرکه و غلک سرکه و نوشادر **صفت** **ادویه** **بیضه** آب ای و سبب **یاسا**
 کرده آب بی ترش آب سبب کوجی اقراض الطین اقراض

ملامت قوی
 جلیات کواخ
 کمال کت
 یاسات قوی

کند ^{در دانه}
 صندل ^{در دانه}
 و بدل ادویه و علامات آن **مختار** عبارت از اجناس هر دو است
 که همواره در حمام مستعمل طباست و مراد از شربت تعیین مقدار
 و وقت هر دو است و استعمال آن و آن موقفت بدانشن افزان
 چندین **مطابق** رساله که **میان** **طسوج** **دو** **میان** **قیر** **طها**
 بولکون **نی** که لغایت سرخ و خندی رتی گویند **سبب** **عبارت**
 از شربت برنج باشد **ماشته** **بشت** **سرخ** **توله** **دوازده** **ماشته** **تانه** **چهار**
ماشته **دانه** **و** **دانه** **چهار** **سرخ** **و** **سدس** **سرخ** **در** **م** **در** **م** **م**
ماشته **و** **یکسرخ** **منقال** **چهار** **ماشته** **و** **نیم** **سرخ** **استار** **و** **سیر** **شاهی**
یک **نیم** **توله** **دو** **ماشته** **و** **وقیه** **و** **وقیه** **بغت** **و** **نیم** **شکاف** **رطل** **بغدادی**
نوزده **سیر** **شاهی** **من** **طبی** **چهل** **ستار** **سخت** **مصلح** **دوای** **که** **ضر** **دوای**
دیگر **یازده** **در** **دانه** **یکه** **بر** **گاه** **در** **نیم** **دوای** **باشد** **که** **بهم** **دوای**

بیان اوزان

استار و کوشک
 الودیه
 از قوی
 در دانه

حای آق قابص و لایح سیاه املا سحر در آب غرق شود
 صبح خوبی باشد اسفند لوب کینار یا تخم خرمای سوخته ابرار لوب اول سکون
 ثانی ذرا همزه و الف درای همزه ثانی می عالم این طایر **ف** کبابک
 بفتح اول همزه ثانی و دو او و فتح عین همزه و سکون لام و سین همزه و ابجد
 کونین کل نیری طحی **ق** جاذب **خ** تازه **ش** اندکی **ص** زوی تخم
 این **س** کسره اول سکون ثانی و ضم نون و کسره نین همزه و سکون را
 همزه و سین همزه **ر** اسوه نیول **ط** حای **ق** ملطف **خ** بسیار
 نمکسود هبه دفع ضرر بلا سهموم یکدم تاد و متفاس روغن آلب
 صغ الفه البی بزبان کسیرمان بعد اول و فتح ثانی و کسره نیر و سکون ف
ف سماب **ه** پارا ابرات بفتح اول و سکون ثانی و جها و ما و فتح
 را همزه و سکون کاف **م** طلق **ط** اهل **خ** بفتح اول و ضم نیر و سکون
 ثانی و فتح او و ضم نیر و سکون لام **ف** هم و اول هم سر و کوچی **ه** بو سیح
 می شک کونیند **ق** در لطیف و محال او سناخ قروح **م** سیاه فریب سبب
 (۱۴) (۱۵)

دوق و کونیند سرخ زین **ش** دو درم تاسه درم و کونیند یکمشت **ص**
 خود لوب کونیند بخان یا حماما یا ابرار کسیر **ل** جوز کسره و یا بوزن اسفند
 و یک نیم وزن و اینجی و کونیند بوزن ان سله و ثلث وزن سکینج
 اباما **ب** اول بعد نیر کونیند و کسره ثانی و سکون لام **م** قاقله صغ و لوب
 انسانی **ف** طراشیت **خ** بغایت تیز بوی ابابیل **ع** بفتح اول و ثانی
 و الف کسره موحده و تحتانی و لام **ف** پرستوک بریشم **ع** بفتح اول
 و سکون ثانی و رای همزه و سکون تحتانی و ضم سین نیم **ف** ابرشم
ه پات **ط** حای کونیند **ح** کونیند **ح** را رتوی و مفرح دل **ف**
 حرق او **ج** حف **ل** بوزن او سبیل و نصف وزن او پوست اترج
 پاک مقص **ش** یکدم تاد و دانک **ص** رب اترج اکون **ع** بعد
 اول سکون ثانی و ضم کاف فارسی و دو او و نون **ف** نشسته
 گیمو ککاخچیر کسرون بعد اول و نیر و سکون ثانی و ضم را همزه و او
 و نون **ع** می عالم ابرار القطم **م** می عالم این صغ **ف** نان ابرج **ع**

بکسر اول و سکون ثانی کو سر را مهمل و فتح او سکون تحتانی و کسر و فتح
 تحتانی ثانی و او را بر این سر کو سیدف استیت مانند زریح یا غنم
 ابکیه م شیشه کاج اجاره ف ترش نالت که با بر افتاب
 نگاهدازند کاجی آبی عد اول و سر ثانی و تحتانی همی این اوی
 ع بضم اول الف مقصوره ف شقا شقیق التار فوقانی اترج ع بضم
 اول و سکون فوقانی و ضم را مهمل و سکون هم ف ترخ هم بجز پو
 زرد او طح می آو گوشت سفید را و ترش ط ب می آو کم اوج
 وق مخرج و متوی دل ق معده و مطلق خ برک زردش از تخم او
 دو شقا بجه زردکی عقر آب کو سیدف شقا می شراب خشت جاش
 شراب لیمو آب لیمو اترج بفتح اول و سکون ثانی و را مهمل و الف
 و رای همله ثانی ف زرشک هم زک ط ب می خ شقا ف اترج
 بفتح اول و سکون ثانی و نون و الف کسریم و تحتانی و سین همله باو
 بری اینین بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و سین همله ط ح ق شقا اترج

شفا
 الحرف مع التام
 الحرف مع التام
 الحرف مع التام

و نون

الحرف مع
 حرف التاء المنقلة
 اتم

بفتح اول و ثانی الف و نون ف ماده فر که حقی شقیق التار المنقلة
 اترج هم بکسر اول و سکون ثانی و فتح اول سکون و الف همله
 هم این ط ب می آو محفف و جالب هم می خ بر اف مفت ص
 و لیر ال اندر ط ب بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون قاف
 هم بجه کشت هم سنالو که بفتح اول بفتح اول و سکون ثانی و لام ف
 هم همد و شقیق هم اهل لیا بفتح اول هم و سکون لام و کسر کاف
 و فتح قاف که تحتانی و الف هم پیش زجره هم بسین ط ح
 می محفف خ غیر مستعمل از روغن او یک شقا می روغن شفا
 ل حرف اجمود بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و او و دال
 هم له هم بزرگ فوش ط ح اجاص بکسر اول و ثانی مندرده و الف و صاد
 هم له الوح آرد ط ب و آق ملین خ رسیده بزرگ می
 ش بازده دانه ص کل انگیس یا عسل یا غناب ل تمر بزی
 اجود اول و ضم ثانی و سکون را مهمل ف خشت بخره هم آت

الحرف مع
 حرف الیم
 اجل کیا

ابوايم نفتح اول وسكون ثاني وواو والفت وكسر تخماني وسكون
 نون **ف** ناخاه ابواين خراساني بزرالنج تنيق الحجار البهيمه جليديا
 رومي بكسر اول وسكون حاد مهمل وفتح لام وسكون حوصه وكسر اول مهمل
 تخماني والفت مشيرم احريف بكسر اول وسكون وكسر ثاني وكسر راء مهمل
 وتخماني وضاد **ف** نبات كاجير **ف** كسبه وكونيد اتي انشط
ر اتي اختلف المرضي بكسر اول وسكون ثاني ووال مهمل والفت وضم
 فاو وسكون وفتح ييم وراء مهمل وضاد **ف** الف مقصوده **ف** ابونه كاو
 ح **س** ستي **س** تنيق الحجار البهيمه اخروث **ف** نفتح اول وسكون خاد مجرم
 راء مهمل وواو ووقائي **ف** جوز **ف** جار مغز كوردان **ف** انكر **ف** نفتح
 اول وسكون ثاني وفتح كاف فارسي وسكون راء مهمل **ف** التشت
 بوضه **ف** انكار اخينوس نفتح اول وكسر ثاني وتخماني وضم نون وواو
 وسين مهمل **ف** خرد بنه **ف** ساك **ف** نباتت سياه پوست **ف** مثل
 كول در تالاهها وابهار وند اخريط بكسر اول وسكون ثاني وكسر راء

البفتح مع حرف الخاء
 المعجم اخروث

مهمل وتخماني وطار مهمل فرا سيون **ف** كند نامي بري **ف** كاندنا
 اجمل نفتح اول وسكون ثاني وفتح تخماني وسكون لام **ف** بوقلمو
 وان مربي هست كيرب نراشوم ميكيرو و بزبان اهل كيلان داو
 كونيد اخرم **ف** نفتح اول وسكون ثاني وفتح راء مهمل وسكون ييم **ف**
 الافي اخيون نفتح اول وسكون ثاني وضم تخماني وواو ونون نبات
م راس الافي اخير **ف** نفتح اول وسكون ثاني وكسر حوصه وضم
 راء مهمل وواو وفتح سين مهمل ونام **ف** دوسره **ف** كندم **ف** دشته **ف** حبن
 كهيون تنيق الدال المهمل ادا ابونا نفتح اول وواو والفت وواو
ف درخت كرم دانه **ف** ح **ف** ادا **ف** اجد اول وثاني والفت **ف**
 زنجيل **ف** درك **ف** ادرك **ف** اول وسكون ثاني وفتح نيز وكسر راء
 مهمل وسكون كاف **ف** الوجه **ف** نفتح اول زنجيل ترطين اديجا
ع **ف** خاربه از كون **ف** چرچرا ادر **ف** نفتح اول وثاني والفت
 راء مهمل والفت ثاني وكسر قاف وتخماني **ف** فلوس **ف** ماحي **ف**

البفتح مع
 حرف اللال المهمل
 ادا

الجمعة مع
حرف الذا ال المعجم
اذان رماضوع

فجلاطح **ي** **آ** **ق** محذوف في كمدون شيرتازه وروغن ابرام تشنيق
الذال المعجم اذان رماضوع ببداول ذال مع والفت ضم نون وسكون
لام وفتح نون ثاني وسكون موحده **م** نوعي ازان الجمل وورق ان
بين تراز اذان الجدي است **ف** ورق بارتمك ان اللب
بضم ذال مهله وسكون موحده **م** بواصير كوشن حرس اذان العبد
ع بفتح عين مهله وسكون موحده و ذال مهلم نوعي ازان الرعي اذا
الفارح نفا والفت و **ر** مرزكوشن ذخر بكرة اول وسكون
وكسر خا وفتح وسكون راء مهله **ك** كوركيا وكاهمي **ه** كنديد و كنديد
وراح هنج وروغن وفتح كاه شرواله راكونيد طح **ح** مقطف
قالبس جمل تقوي موحده **ق** مقحج باريك سخت خوش لبوش نيم
دم تاكيشته **ص** كهلاب شستن و صندل لبوبيل ان **ل** نجاو
ياقصب الذريره يا بوزن ان سنبل و ثمن وزن زعفران اذ ربا
بداول وضم ثاني وسكون راء مهله وفتح ثاني والفت وسين مهله

~~الجمعة مع~~
~~حرف الذا ال المعجم~~
~~اذان رماضوع~~

و

صحن سداب كوجي اذان القسيس **ع** بفتح قاف وكسر سين مهله
وتحتاني وسين مهله ثاني **م** نوعي ارضي العالم اذ اناب الخيل **ع** بفتح
اول وسكون ثاني ونون والفت وضم موحده وسكون لام وفتح
خا وفتح وسكون تحتاني ولام **م** لي اليتمس اسليخ **ه** درخت برس
يا درخت بر اذان الفيل **ع** بكسرة فا وفتح ثاني ولام **ف** بيل كوشن
در كان واو دو مرزكوشن و اذان الفارحين است وحق الفنا
ينزكوشن **ه** درخت ساكون اذان الغزال **ع** بكسرين تجر ورا تمه
والفت ولام **م** نوعي ازان الجمل است اذ ارقبون بداول وفتح
والفت ثاني وكسرة فا وضم تحتاني وواو ونون **ف** نوعي ازان دريا
اذريون بداول وفتح ثاني وسكون راء مهله وضم تحتاني وواو ونون
واذركون واذريون نيزكوشن **ف** نوعي ازاله كوجي وكوشن
از تقوي است طح **ي** **آ** **ق** محلل **خ** تری **ش** بجدرم **ص** غسل كسبان
ل بازر وناهار اذريون بداول وضم ثاني وسكون راء مهله وضم

~~الجمعة مع~~
~~حرف الذا ال المعجم~~
~~اذان رماضوع~~

تختانی و او اسمت فارس مغرب بود که او را با شنبست
اندک کل زرد بک که بافتاب میگرد و کوهنید جو یک شنان ط
حی **تخت** تا یکدم **ل** هم طرح و نیم وزن باد آورد اذ بلدی **ب** بفتح
البقر مع حرف الراء المبهمة و سکون دال ممله و تختانی **م** سان **م** و ورق بار تک
ارطاماسیا تثنیق الراء الممله ارطاماسیا رومی بفتح اول و سکون راء ممله و طاء
مهملة و الف ثانی و کسر سین مهملة و تختانی و الف ثالث و الراء یسیر کوهنید
برنجاست و بوی مادران **ارسطار** رومی بفتح و کسر ثانی و سکون سین
مهملة و طاء مهملة و الف **ف** تک **ارسطرخیا** لویانی بفتح اول و کسر ثانی
و سکون سین مهملة و فتح طاء مهملة و ضم و او و کسر خاء مهملة و تختانی و الف
زرافند طویل **ارشتا** یونانی بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و تختانی و نو
و الف فارسیان **ینیر** کوهنید **م** نوشت در **اراق** بفتح اول و ثانی و الف
و ضم قاف و او و الف ثانی **ف** سهبا کنند **م** کبکا **اوسا** بفتح
اول و ضم ثانی و او و سین مهملة و الف **ه** بانسا **ارکا** بفتح **ب** بفتح

اول

اول و سکون ثانی و کاف و الف و کسر کاف ثانی و تختانی و الف ثانی **م**
ا بر کا کبا **اراق** بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون موحد **ف**
کوهی **ارشت** بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء مهملة و سکون فوقانی **ب**
پری **برط** حی **آ** **اربر** برید **ا** اول و کسر ثانی و تختانی و دال ممله و فتح حوحد
و کسر راء مهملة ثانی و تختانی و دال مهملة ثانی اسم فارسیست و لوی **اسپانید**
بیا ز شکافه که **ارسیستان** **خیزد** **ارشد** بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین
م و سکون دال مهملة **م** **قرش** **یشا** و **چر** نور **ار** **مد** بفتح اول و سکون
ثانی و فتح ششده و سکون دال مهملة **ف** **تخت** **م** **سبها** لو **ارند**
بفتح اول و ثانی و نون و دال **هندی** **ف** **سپد** **نجر** **ار** **زع** بفتح اول و ضم
ثانی و سکون راء مهملة **ف** **کرخ** و **برنج** **ه** **چا** **ول** **ط** **ب** **ی** **کوهنید**
اق **مقوی** **خ** **سفیذ** **نوشیر** **مازه** **یار** **وغن** **یا** **عسل** **یا** **شکر** **سرخ**
ل **یوست** **جو** **یا** **جا** **ورس** **ار** **زیر** **ف** بفتح اول و سکون ثانی و کسر
م و تختانی و زاء مهملة ثانی **خ** **رصاص** **م** **قلبی** **ه** **راکت** **ک** **تهیر** **ار** **باط**

یونانی بفتح اول و سکون ثانی و نیم الف طاء مبهمة کل کسوره ارقطع
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون طاء مبهمة ف یاسک اراک کت
 کیوره اراک بفتح اول و ثانی و الف کاف ه درخت میوه طح آی
 ق بفتح اول و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و سکون ثانی
 و نیم الف لام و بیت و شوب و جون قره از می نیمز و کونید اراک
 ح آی ق بولیش بوی فرقه مانل بوب کاذی ناکا سوادن اروم
 رومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مبهمة و سکون میم آدیون انعم
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون میم مارالبی سبد
 و سیاه ارامینقون بفتح اول و سکون ثانی و نیم الف و کسرتون و
 تخانی و ضم قاف و وادون بفتح اول و سکون ارقان بفتح اول و سکون
 و ثانی و قاف الف و ثانی و ف حاه مبهمة ی اروشیران بفتح
 و سکون ثانی و فتح دال مبهمة و کسرتین بجه و تخانی و رلی مبهمة و الف
 و ثانی و ملح ذریای ه جنیکا ماک سو و اطح آی نخ تازه ص روعن



با اتم نخل رتیباً ارجان بفتح اول و سکون ثانی و ضم و الف و ثانی
 ف با اتم کوع ه جنکی با اتم ارجان بضم اول و سکون ثانی و ضم کم
 و واد و الف و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و سکون ثانی
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح نیم و کسرتون و تخانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی
 انار و شیه ه جنکی انار ارساینقون یونانی بفتح اول و سکون ثانی
 و سین مبهمة و الف کسرتون و تخانی و ضم قاف و واد و ثانی
 زینخ زرده ه نرال ارسقیلون بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین
 مبهمة و کسرتون و تخانی و لام و واد و ثانی و ارساینقون ازرین
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح ر ریم و سکون ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی
 اراه رومی بفتح اول و ثانی و الف و نام مصطکی ارجین بفتح اول و سکون
 ثانی و کسرتین و تخانی و کسرتون و فتح ثانی و واد و ارجین و ثانی و
 فانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی
 فانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی



اعلیٰ بلبل و فتح نیز سکون ثانی و کسر لام و کسرتان و کسرتان
 ف مشابغ اولی لغ اول و مشابغ و الف ضم لام و واد و کسر م و کسرتان
 نو و کویند زخت بلبل و انزل تلخ شیب الف ارفق سبب
 و بو فله را نیز کویند ارفق و فتح اول و سکون ف و ضم سین و سکون
 را و م و و فتح معرب مشرود یعنی عصا به هر چیز ارفق کوشش ارفق
 اول و سکون ثانی و کاف و الف و را و م و کسرتان کسرتان اول سکون
 ثانی و فتح را و م و سکون ثانی و فتح م و کسر م و سکون شین و کاف
 ف بالکوی خورد و کسرتان ف کسرتان ف کسرتان ف کسرتان ف کسرتان
 ثانی و الف و ضم سین م و واد و وون و روق ترب و کسرتان ف کسرتان
 یونانی لغ اول و سکون ثانی و لام و الف و ضم م و واد و وون و مقل
 ک و کل ارفق یونانی لغ اول و سکون ثانی و م و کسرتان م و کسرتان
 و واد و وون و فرفیون ف نیز خشت روم بسیند کار داده این
 لغ اول و سکون ثانی و فتح مین م و کسرتان ثانی و کسرتان و کسرتان
 و وون ثانی ف بر بنجا سکون و کویند لغ اول و سکون ثانی و کسرتان
 ح ای م سهیل الصفرا و مقطع دیدان و متعج تازه زرد

الف
 ح
 ا
 ق
 ب
 ی
 ک
 ا
 ب
 ی
 ک
 ا
 ب
 ی
 ک

مولیکاتیل

از جرم او تا دو دم و طبع از جرم تا نصف دم و از خضاره او یکدم تا نیمه دم
 انیون و نیوفل جعفر از منی یا فیصوم و در تویه صده اسارون یا کوز
 آن پلیله زرد اخیون یونانی لغ اول و کسرتان ثانی و فتح لام و واد و وون
 ف در منی لوج اخیون رومی و فارس لغ اول سکون ثانی و فتح کسرتان و
 واد و وون ف شیره خشیان ف اجم طات امی ۳ کویند ارفق م و سکون
 او جاب ف در اب گرم زود صل و در اب فشا گرم نوم کسرتان کسرتان
 دو و خس ف فلس و در جنبه و کسرتان کویند زرد زرد ف صید سید سید
 وزن وی زرد بلخ و ضم یوزن آن لغ اول سکون ثانی و فتح اول سکون
 و کسرتان ف کسرتان و واد و وون کاس بل ام ریل ح ای م
 سهیل سوا و متعج ف ارفق یونانی لغ اول سکون ثانی و فتح لام و واد و وون
 جدرم تا نصف دم و از جرم او دو دم تا سه دم کسرتان ارب سبب اخیون
 یار و غنم با دامل حاشا یونانی لغ اول سکون ثانی و فتح لام و واد و وون
 افاد لغ اول و ثانی و الف و کسرتان و فتح م و واد و وون
 یون فلف و وون جان و در جنبه ارفق کسرتان اول سکون ثانی و فتح لام
 و سکون ثانی و فتح م و واد و وون با غنم زرد و بیشتر و خط با عیبا

باید بموحده و الف کسر دال موحده و فح نون و سکون جیم بوزندی و
تاریکی ناریل که بویار با نوح بموحده و الف و فح موحده ثانی و وادخ
نون و سکون جیم بونبه سو طح می آن مطلقه محفل و فح جیم بر
زردی مقصود محفل بار و فح کل ال بر جاسب یا طویل الملک با و روج
بموحده و الف دال موحده و فح راز موحده و واد و جیم نون از رجا کدر کوه میا می
فتره خراسانی با نری و با جی که حکم کرسطح آبی آن محفل و فح
و موحه دال و جاسب جیم نون و فح و نازده بقول الزیرل از رنجوش با و رنوبه
ش از نوا و ورم با واد و روج سو که البیضا و میا با و جوا ن طح
می که بید است که ج اوب می آن مخفف سفید و رقی تازه شکر
و نیم مستین و کوه کاهول شامه با و روج بموحده و الف و فح راز موحده
و واد و دال موحده کل صیغه بار ای کند بموحده و الف و راز موحده و الف
ثانی و کسر نون و فح کاف و جفا نون و دال موحده جیم سدر است
ماز فوج بموحده و الف و راز موحده و فح نون و سکون دال موحده
قنبره سبزه بر جاسب که همان سبزه بموحده و الف و فح کاف
جفا و و الف نون و کسر موحده و جفا و ثانی و فح و دال موحده صفا
با کسر موحده فارس و الف و فح کاف و سکون راز موحده و فح کاف



یا کسر

قرنی درخت بر است ب با و روج بموحده فارس و الف و دال موحده
و فح راز موحده و سکون و واد و راز موحده فح نون و سکون جیم
و فح لام و واد و فح موحده و سکون راز موحده کاف و فح نون و سکون
بموحده و الف و فح موحده ثانی و سکون موحده و سکون راز موحده کاف
سنای کی با طر بموحده و الف کسر طر موحده و سکون سین موحده عقیق
و الف طر م بالک توت و کور با بلس موحده نون و سکون بموحده و الف
و جفا نون و سکون موحده می طر موحده عقیق باط باط با و طر موحده کاف
و فح موحده و الف و فح واد و موحده و واد و فح سفید و فح کاف
بالک بموحده فارس و الف و فح لام و سکون کاف و الف سفید و فح کاف
باز نیک بموحده و الف و کسر موحده و موحده ثانی و فح راز موحده و جفا نون و
کاف فارس و فح کاف با نون بموحده و الف و فح لام و نون و کاف
فارس م ترنج کاف و کاف نون با نون بموحده و الف و راز موحده و فح نون و کاف
و سکون نون و کاف فارس و الف نون و سکون با کاف بموحده و الف و فح
موحده و الف ثانی و فح کاف نون با کاف بموحده فارس و الف و نون و فح
بر کتب نون طح با و جاسب و فح کاف و سکون راز موحده و فح کاف فارس



یا کسر

طبع اول و سکون ثانی و عین مملوئه شکر است کسندگی
یکراه کسرا اول و فتح و سکون و او در مملوئه الف و اترجج فتح
اول و سکون ثانی و فارس و فتح کسندگی و فتح اول و ثانی مشدده و سکون
را و مملوئه و موصده و فتح کاف و حضار و نون دال مملوئه م سوان بحسب
یکراه و فتح ثانی و سکون ثانی و سین مملوئه و الف و او در مملوئه و فتح
یکراه کسرا اول و فتح ثانی مشدده و سکون را و مملوئه و موصده و حضار
و الف و حضار و نون و کاف فارس م تنساک و فتح می و فتح مضمون شکر
فتح اول و سکون ثانی و فتح طره الطرافه و فتح ماز و جی مائیس تنساک و الف
بجای ثانی و فتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و جیم و الف و فوقانی تا
و کسندگی و فتح اول و سکون ثانی و فتح اول و ثانی و او و کسرا و مملوئه
و فتح ثانی و سکون را و مملوئه و فتح ثانی مشدده م مملوئه که آن طغشاک
و ان نوعی از شناسنت طبع می و مملوئه و مضمون مضمون مضمون
ل کسندگی و فتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی مملوئه و حضار
و الف و او در مملوئه و الف ثانی و او را کسرا اول و فتح ثانی مملوئه و حضار
یکراه اول و ثانی و الف و کسرا و مملوئه و مضمون و او را مملوئه و فتح اول

الاول المجد

الاول المجد

الاول المجد

ن اول

فتح اول و سکون ثانی و فتح با و سکون لام مملوئه مملوئه مملوئه مملوئه
به و فتح مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
می و جیم و کسرا اول و سکون ثانی و سکون ثانی و کسرا و مضمون مضمون
و او و نون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
مملوئه و قاف و الف ثانی و نون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
یکراه اول و سکون ثانی و فتح لام و او و نون مضمون مضمون مضمون مضمون
تنساک و الف و او در مملوئه و فتح اول و سکون ثانی و کسرا و سکون لام
و ثانی و الف و او در مملوئه و کسرا و مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
با و فتح فوقانی و الف مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
ثانی و نون و الف مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
و سکون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
فارس و مملوئه مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
یکراه اول و سکون ثانی و فتح اول و سکون ثانی و کسندگی مضمون مضمون
یکراه اول و سکون ثانی و فتح مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
بر کسرا اول و فتح ثانی و سکون یون و مضمون و الف و سین مملوئه و قاف
قیصوم و مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون

الاول المجد

بر کسرا

کوبند پوست این را ش خوانند و شوم این را بل و هم این را اهل بلین طریقی آ
کوبند **طریقی** شیرین بلاس بل کبل اول فارسی و لام الف و سین اعده یارب
بل درشت بل اول **طریقی** اول فارسی و سکون ثانی و فتح و او و سکون لام
طریقی هندی است که اکثر درشت است قبول میگرد و نامش کویک **طریقی**
ح بلس لیم اول و سکون ثانی و فتح سین محمد و سکون نون **طریقی** عدس
مسور بلوسیطون یونانی بل اول و فتح ثانی و او و کسین محمد و فتح
و فتح طریقی و او و نون **طریقی** کمنار و کوبند میوه بل بلان **طریقی** شوره صغیر
مشهور **طریقی** آ کوبندی آ ق مطلق محل **طریقی** خوشبخت در **طریقی** صندل
زیتون و سید و نطق و کساک و لای بلون **طریقی** مساجد بلین بلین
بهار سده برونی و کوبند کلتی **طریقی** درخت و ناک تنسین النون
سند **طریقی** اول و فتح نون و دال **طریقی** و الف و لای بندیت و ان
عبارت از درختی که بر درخت و نندیز **طریقی** لیم اول فارسی و سکون
ثانی و فتح و سکون نون ثانی و فتح کاف فارسی و سکون سین
بجز و فغانی **طریقی** بلین **طریقی** بل اول و ثانی و سکون فارسی و فتح سین
محمد و سکون **طریقی** بلین **طریقی** نوبت **طریقی** آ ر س کوبند **طریقی** آ

بلین

بلین و بسبب الضم **طریقی** خوشبخت و دردم تا چهار درم از خشک لوح درم از تراب
ص سفر حال نیلوف و در سیاهوشان **طریقی** فتح و شکون و بزر بلین
خراسانی **طریقی** سی آ ق قابض **طریقی** سفید **طریقی** دو درم و درم **طریقی** نفع
و ضعیف است یا فیون نبات **طریقی** بل اول و ثانی و فتح و فغانی و فتح بلین **طریقی**
و سکون سین **طریقی** و دال محمد **طریقی** سماری **طریقی** و کله ماران **طریقی** دمول نبات
طریقی انجور **طریقی** زینه **طریقی** بل اول و سکون ثانی و فتح و موهده ثانی و سکون **طریقی**
مهمه **طریقی** سبستان **طریقی** بل اول فارسی و سکون ثانی و او و الف و لای
محمد و لای بندیت **طریقی** قلم **طریقی** سی نوماش **طریقی** لیم اول و ثانی و او و فتح و لای
و سین **طریقی** غله نوک **طریقی** کبل اول و سکون ثانی و فتح و دال محمد و سکون
قاف **طریقی** فنون **طریقی** بادام شنبلی و سه لویه **طریقی** فتح کوبند **طریقی** آ ر س بلین **طریقی**
مالوه **طریقی** دردم **طریقی** فانیل **طریقی** بادام شیرین **طریقی** لیم اول و سکون ثانی
و کاف مانند فنون **طریقی** که از هر میوه درین **طریقی** آ ق قابض **طریقی** نفع
سفید **طریقی** و زرد **طریقی** کوشول **طریقی** سبیل **طریقی** کحل **طریقی** خط **طریقی** بلین **طریقی** آ ر س بلین **طریقی**
نظافون یونانی **طریقی** کبل اول و سکون ثانی و دال محمد و الف و فتح و فغانی **طریقی**
دو و نون **طریقی** **طریقی** **طریقی** آ ق قابض **طریقی** **طریقی** غلط **طریقی** **طریقی**

ص کوفی حنسانه بن بجم اول و سکون ثانی **ف** جناسه لکانه و کج قهوه را بنیز
 گویند چنانکه وان کس اول و سکون ثانی و کس دوم و سکون سیمین **ف** کج
 و کج را در همه و او و الف و نون **ع** یسان الفضا بنی بکون **ه** لفظ اول
 و حقا و ثانی و سیمین همه و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
م طلب شکر بن بجم اول و سکون ثانی و کس کاف فارسی و هم
 ما و او و نون **م** اخیر سه ج و سه بند اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 و دال و نون و الف و ص و لام با را در همه و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 چو شایسته غذا سازند بنی **ع** لفظ اول و سکون ثانی و کس کاف
 و ناغله لب بندیس مانند افعل علیه از هر طبعی بنی **ع** کاسر
 پنج پایه **ف** خجسته کیکرا بنی **ف** بنویسه سندی سدی **ه** ربهما
ط حی **ع** شکریت شکر طبع و سخن او **ع** دست **ه** دستور سبیل او
ب اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 بروردین **ب** اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 کیز سبک **ع** لفظ اول و ثانی و کس عین و سکون نون و کس سینه
ه کلویی کوفی و یونانی لفظ اول و ثانی و کس نون و الف و دال **ف**

ن

ش کوفی یونانی لفظ اول و ثانی و کس قاف و کس صاد و کس و الف
 را در همه **ف** درخت بنی و سفیدار و در در یونانی لفظ اول و ثانی و کس صاد
 و کس و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 کیز **ف** لفظ اول و ثانی و کس نون و کس کاف از کاف و کس نون و کس
ع در اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 اول و ثانی و کس را در همه و کس کاف و کس سکون سیمین **ع** کس کاف
ب اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
ش هالط **ح** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی
ش در همه کیز **م** ماد و در همه **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی
 نک استانی یا نشانی **ف** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی
م با در **ع** لفظ اول و ثانی و کس نون و کس کاف و کس نون و کس
م کوفی **ف** لفظ اول و ثانی و کس نون و کس کاف و کس نون و کس
 و سکون **ع** لفظ اول و ثانی و کس نون و کس کاف و کس نون و کس
م کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی
م کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی **ع** کس کوفی

یا سورخان بود و نون یونانی بضم دو و موحده و بر دو و او و فتح دال
 موحده و ضم حکا و او و ثالث نون بسفاح بو خاص یونانی و رومی بضم اول
 و ثانی و لحنی بود سکون لام و ضم صا و سکون نون لسان الثور
 کا و زبان بولوط بون یونانی بضم اول و ثانی و ضم لام دو و ثانی و فتح طار
 موحده و سکون لام و ضم صا و سکون نون و او و ثالث نون و نون و نون و نون
 بول البصیان و کبر کو دکان بولون و اوقات یک کبرکت بول
 بر دو و موحده فارسی و بر دو و او و موحده بوطاسه یونانی بضم اول و ثانی و
 طار موحده و الف و کبر نون و فتح حکا و مان سیاه دار و نون و نون و نون
 بوره ارمی بوق بول التمر اربع و شش شکر و کبرکتی بوش در
 مندی بضم اول فارسی و او و کبر تیس بضم دال موحده و سکون راه
 موحده و فتح موحده و سکون نون و کسر دال موحده ثانی و حکا و شش
 که از زمین و در بندگی آرند و آن نبات است که همچنان میگویند و
 میبازند **طی** ای ماینا با غلبه ثعلب با بر بند یا حوض یا حصار
 ماینا بونی بضم اول فارسی و ثانی و حکا و سبزی بندیت در شها
 نعل انگور بر راهی دو اند و ثمرش بضم ثعلب الثور است و از ترنای

تاریخ

تاریخ
 تاریخ
 تاریخ

تاریخ است بوسی بضم اول و ثانی و لام و فتح سین موحده و کسر راه موحده
 و حکا و دخت مشهور بندیت کل نخ شنبو دار و بر چند کشتن بزم ده کرد
 بسیار بود و ثمرش بضم ثعلب است و دوی عظیم دزدند است و نون
 حکا و خا و رگوه بر روی کج سبب الیها ماینا بضم اول و حقا و راه
 الف ثانی و باد بخان هملا و کبر اول سکون ثانی و لام و الف و دو و
 و الف بلا در همکار بضم اول سکون ثانی و نون و فتح کاف فارسی و راه
 موحده و الف و رومی عظیم النفع بندیت موحده همیرا بضم اول و ثانی و سکون
 حکا و راه موحده و الف بلیله مایل بضم اول فارسی و حقا و ثانی و سکون
 سین موحده و الف مویه مشهور بندیت مهاد و سبب کل سبب
 مقوی دعای بهرام بضم اول سکون ثانی و راه موحده و الف و فتح میم و سکون
 جم بید مشک طع بضم اول و ثانی و سکون جم بوزیران همرا و
 و کل امردق مقوی دعای بهرام بضم اول فارسی و مفا و ثانی و سکون
 راه موحده و فتح ثانی و سکون دال موحده و دخت بندیت فریدونست
 بهارت مایوسه و کوبید کل کبر طحی ای حلال تاره شش کینه حکا و راه
 حیده هین الحکا بضم اول و ثانی و ضم قاف و سکون لام و فتح حکا

وختانی وضمیم وواو **ع** حصاص بری حلیه **ع** بضم اول و سکون
 ثانی وفتح موحده ولام سینه وسمیت **ع** هیتی **ط** ح کجا گویند
ق مصح بلین **ش** ودر دم ودر حقنه تا بیت درم **ص** روغن
 قسط ملخ **ل** بزنتان واطیل الملک حلیه **ع** بضم اول وفتح ثانی و
 سکون تخمائی وفتح فا ولام **ح** حراف کوز خرداب کوبی شنبق
 المیم **ح** حاص **ع** بضم اول ودر دم و الف **م** با بلوج **ط** ح کجا گویند **ق**
 منضغ منغ منغ و موی کبد و منوم **ع** لینی و فیهی خوشبوئی **ش**
 ودر دم **ص** ولسول نام یا سمن خشک و گویند اشده و سنبلی **ج**
ع بضم اول وفتح ثانی و سکون تخمائی وراه ممله و الف **م** سسکا **ح**
 الالب **ع** **ق** م کثوت حاض الاصر **ع** ترشه نریج **ط**
 کجا **ص** شراب خشخاش **ل** حاص یا پوجا حاض البقر **ع**
 حاض بستانی **ص** الامیر **ع** خار خشک **ح** خرما یی بندی **ط**
 ابنی **ع** بضم اول و کسر ثانی مشدده و سکون صا و مملکت
 نخود **ط** ح کجا گویند کجا گویند **ع** **ب** **ق** بر می قابض
ط ح سفید بزرگ **ص** خشخاش **ل** باطله **ع** بضم اول و ثانی
 و سکون

و سکون ضا و معجم **ع** اشنان حر لارض **ع** خرا طین **ع** حاص **ع** بضم
 اول و کسر ثانی و الف و طار ممله **ع** نوعی از جیره **ع** بضم
 اول و ثانی و سکون لام **ف** بر **ع** حلوان تخم بضم بر و حار ممله
 و سکون بر و دریم **ع** کافور **ع** حاص **ع** بضم اول و ثانی و الف
 و کسر حار ممله **ع** و سکون نیم ثانی **ع** استمان افروز **ط** ح کجا
ع حاص **ع** بضم اول و ثانی و الف و نیم ثانی **ع** کبوتر **ط** ح کجا
 بستانی **ع** بضم اول و ثانی مشدده و الف و صا و معجم **ع** ترشک
 و حقنه **ص** حاص **ط** ح کجا **ط** ح کجا **ق** قابض **ع**
 بستانی **ص** ترشک **ص** شراب عناب **ل** تخم حاض **ع** و تخم ریاسی با نارنگ
 یا تخم مورد حار اهل **ع** خر **ط** ح کجا **ع** کوره خر شنبق
 السنون **ع** حاص **ط** ح کجا **ق** قابض **ع** نجابت سبز کرم
 حال خورد کرده باشد **ش** حاص **ع** قویج نیم مثقال و از تخم ای جهته
 دماغ دو مثقال **ص** رب السوس ما کثیر **ل** اس حاض **ع** خراز **ع**
 جنط **ع** بضم اول و سکون ثانی و فتح طار معجم و سکون لام **ع** خروزه
 تخم **ط** ح اندر این کاهله **ط** ح کجا گویند **ق** حاص **ع** تاز زرد

القر **ع** بضم نون و کسر م و سکون را و مملکت **ع** نوبی از ماز بون و ان
 کشنده بملکت دیور زارک و سک و شوک **ع** ح کجا **ع** نام نادون **ع**
 یونانی بنجار و معجم و الف و نیم و الف ثانی و لام الف و ضم واد و سکون
 نون و ضم لام واد و ثانی و کسر فاق و سکون سپین مملکت ماز بون
 سفید بوقس یونانی سفید حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 کسر لام و سکون سپین مملکت ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 و نیز اسم خاست خاست **ع** یونانی بنجار و الف و نیم و الف ثانی
 و کسر نون و تخمائی و کسر طار مملکت **ع** ماز بون **ع**
 یونانی بنجار و معجم و الف و نیم و الف ثانی و فتح واد و سکون را و مملکت
 و ضم تخمائی و واد و سپین مملکت **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
ع کله مارانی **ع** حاص **ع** بنجار و معجم و الف و کسر لام و سکون سپین مملکت
ع ماز بون **ع** حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 واد و ان حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 واد مملکت و کسر نون و ضم تخمائی **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**

است بزرگ **ع** از **ع** زرد جو به گویند و کوچک آن **ع** ماز بون **ع**
 یونانی بنجار و معجم و الف و لام و ضم واد و نون حظه و مملکت **ع**
 کاکل و حور بنه حاص **ع** یونانی بنجار و معجم و الف و نیم و الف ثانی و کسر
 میم ثانی و تخمائی و کسر لام و سکون نون **ع** ماز بون **ع**
 و الف و فتح واد و کسر لام و سکون نون و معجم و الف ثانی و نون ثانی
ع خسر و دار و **ع** حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 بزرگ باشد حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
ع مشط **ع** حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
ع حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
 و کسر طار مملکت **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
ع بضم اول و سکون موحده و ضم را و معجم و ضم عینی معجم و الف
 و موحده ثانی **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**
ع بضم اول و ثانی و ضم مملکت و سکون لام و فتح حاص **ع**
 واد مملکت و تخمائی و واد مملکت **ع** ماز بون **ع**
 کیت **ع** حاص **ع** ماز بون **ع** ماز بون **ع**

والف وفتح وال جمله و سکون جیم **س** سباده که کند که بر او زار یا نیز کنند
ب **ط** طریقی **ق** قی منوع و بفتح اول و سکون ثانی و سنی جمله ثانی و الف
و دال جمله **ح** حای بنی سبخت بفتح اول و سکون ثانی و ففتح جیم و سکون فاء و
همه **م** زنجیر مستور **ک** کبر اول ففتح ثانی مسدود و سکون و او در جمله
که به **ج** جی **ط** طریقی **ر** رکن اول و حفاء ثانی و هم دال جمله و او در جمله
ن نسج **س** سبخت بفتح اول و سکون ثانی و کاف خاریس و کس و او وقت ثانی و ذار
مجموعه **ج** جی **ک** کبر اول و سکون ثانی و هم دال جمله
و در جمله و او و سنی جمله **ت** تسمی از کبر یا کس و سنی کان از وی سازند
ط طریقی **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت **م** منوع **ن** نسج از کبر یا کس
یونانی بفتح اول و سکون ثانی و هم دال جمله و او و کس قاف و سکون سنی جمله
م منوع **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
بفتح اول و دال و الف و فون **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت اول و
سکون ثانی با نسبت مشهور که بند از وی ریمان سازند **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی
سکون سنی جمله و او و سکون ثانی و کاف و سنی جمله ثانی و هم مسدود
و او و ففتح ثانی و **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول

بهری

بهری که از خانه آدمیان بیرون آید **س** سباده بفتح اول و حفاء ثانی و ففتح کاف
و او بند **ب** بخت **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
روانی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ثانی و ففتح کاف و حفاء و الف و هم دال ثانی و او و کس و ففتح ثانی و او و
بند **ط** طریقی **ق** قی **ن** نسج **س** سبخت **ک** کبر اول و سکون ثانی و کس و او در جمله و او
و ففتح ثانی **ج** جی **ط** طریقی **ر** رکن اول و سکون ثانی و کس و او در جمله و او
ثانی و فون و الف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
همه و سکون لام و هم قاف و حفاء و هم مشدود و الف ثانی و ففتح ثانی **م** منوع
ناز و بیل **س** سبخت **ک** کبر اول و ففتح اول و هم دال جمله و سکون جیم **ن** نسج
بفتح اول و ففتح جیم جمله و ففتح حاء و سکون فون و دال جمله **ع**
و در جی **س** سبخت **ک** کبر اول و او در جمله و او در جمله **س** سبخت **ک** کبر اول
ل لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت **ج** جی **ط** طریقی
جی **ط** طریقی **ر** رکن اول و سکون ثانی و سنی جمله ثانی **ن** نسج
ع عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
م منوع **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت

سهمی هر سکون بندیت

براد بر هر ابدی نام خوانند **س** سبخت **ک** کبر اول و سکون ثانی و حفاء **ح** حای بنی سبخت
و تلقن **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ففتح سنی جمله ثانی و سکون کاف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
و سکون فون و هم و الف و فون ثانی **ب** بخت **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول
ع عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ن نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ل لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
فون آن و در حاء و فون **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
بفتح اول و ففتح کاف و سکون طریقی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
اشتباه **س** سبخت **ک** کبر اول و ففتح سنی جمله و سکون فون **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع
ع عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
م منوع **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ع عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
ففتح جیم فارسی و سکون راء جمله و هم لام و او در فون **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع
بفتح اول و سکون ثانی و ففتح راء جمله و فون **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع
سکون و او و حفاء فون و ففتح ثانی **ب** بخت **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول

دانی

فغانی و ففتح سنی جمله ثانی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
بفتح اول و ففتح کاف و هم دال جمله و ففتح کاف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع
خوانند **ع** عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
مشهور بندیت **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت
نا و ففتح **م** منوع **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
فارسی و الف ثانی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
و ففتح مشهور بندیت که با حیته مادر که چوب از او در سبخت **ن** نسج
اول و سکون فون و ففتح جیم و فون ثانی و الف و ففتح مشهور بندیت
و سکون فلفل سبخت **ا** اوست سبخت **ب** بخت **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
فغانی و کس و ففتح ثانی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
سیا کبر اول و ففتح ثانی **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
ثانی و الف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
بکس و اول و سنی جمله ثانی و الف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
حسبی جمله و الف و هم دال فون و او در الف **ن** نسج **ل** لاد **م** منوع **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء
ع عود بند **ج** جی **ط** طریقی **س** سبخت **ک** کبر اول و حفاء **ح** حای بنی سبخت

عسک مشرفه که با سر کجسته شود نسبتی اللهم طیب نفع اول و کرم وقتانی
 و سنی جمله الف نفعی از حدف کوجب طبعه بکراول و لام الف ن
 هر کس و نیز نفعی زرد و زردی که باب رفتن کرده باشد طبع نفع اول و سکون
 ثانی و حدف جمله م موره کلا طبع نفع اول و سکون ثانی یعنی جمله اول موره
 خزانة بهار کونین ط ب ای آن محض حکم م تر وصل ل کثره طانی
 نفع اول و سکون ثانی و فاق ن کواکب الارضی هر اهرک و سدول ط
 ب ای آن قی قابض ن ثانی ننگ برانی م رومنی و اب ک ل طینی قیومی نسبتی
 ایلم طراوی نفع اول و سکون هم در جمله و الف ن بعد از طبع طبعه بکراول
 و ثانی و در حدف جمله و سکون برودیم م سماقی م تنن ننگ نسبتی الوداد
 طوب نفع اول و در حدف جمله و بلغت اهل معرفت خفت خسته طوطع
 نفع اول و ثانی و در حدف جمله ثانی ن پسته طوطع رون روحی نفع اول و ثانی
 و کرم وقتانی و هم در حدف جمله و در حدف ن غناب غوطاق از یونی
 یونانی نفع اول و ثانی و در حدف جمله نانی و الف ن فاق نفع ن سکون یعنی موره
 و کراول جمله و نفع ثانی و در حدف ن سلمی جلی م جلی م طوره نانی نفع
 اول و در حدف جمله نانی و در حدف ن نسبتی نانی اهل طبع نفع اول

دکون

و سکون نافع قدرت یا طبعیت که از قدرت سازند نسبتی ایها انجانی
 طیب یونانی نفع اول و تحتانی و الف ن نوت و طینی قیومی ننگ راح
 ل طینی موره طیب الورد م افتر طینی الحکم م کل حکمت و آن
 مکتب طینوت نفع اول و سکون ثانی و هم نون و در حدف جمله م سروک
 ل در اربع پارک م سوزد نعت صوبه طیب م تبوه بود ن فیزی که در فصل
 غناب بکراول طینی اصغر طینی النعم است زرد تره رنگ که نهدوان در شمع
 بکراول م سوزد م پوری طینی احمد ن کل سوز که از مفره نوز کوزید م کراول
 اصغر ن نعل طینی ن شوش م کوبک شاموسی و آن تمام کل نفع است
 ط ن نعل طینی نفع م کل مفره م سوز مکتب نجات ایلم طینی
 ب ن قابض و مقوی دل و جالب دم و بدل نسی و در حدف ل در بر پاک برل
 نوزاد و در حدف جمله م مریه با طینی ازینی که بخون ز کوی سرشته باشد طبله نفع
 یونانی نفع اول و سکون ثانی و لام الف ن فاق نفع ثانی و در حدف نون ن
 نوزی ازینی ایها طینان سرمانی بکراول و ثانی و کراول جمله نانی و الف نون
 نفع نفعی کشته نای موی طینی ن کل موی طینی کلها م کبی م محض
 ن کل م کبی م نبال از نفع نفعی طینی روی م کراول و ثانی و کراول نانی

مارا علی حواله

م وادی طینی ازینی کل موی حکمت بره رنگ ط ب ای ن در حدف م رمل
 و بعد از سستی چون برزانی ن پسته بکراول م کلاب ل طینی لای طینی م سوسه
 حکمت سرخ کلون چون در دست جانند سستی او در دست جانند و چون ننگنه
 در اندرون وی که ای زرد بود چون برزانی ن پسته نجات بکراول طینی
 مختوم طینی خارسیه کل سوزی ط ب ای ن با لبرجی نسی و در حدف ن طینی ن پسته
 کل ماکول و کل خراسانی و از نافع و برانی که نوزند و بران نفع ن نمانند نسی
 بکراول م در حدف ن باب الطراد الیوم نسبتی الالف نعی م ن پسته
 برنی و مرکب نسبتی الف و نظیر الخوز ن نفع طای م م و سکون نادر و جمله و الف
 بودنه بری نظیر الخوز ن نفع اول و ثانی و تحتانی و نفع نادر و جمله م ن فو قانی و سکون
 لام و نفع م سنی جمله و هم در حدف ن خار خک نظیر نفع اول و
 کسوفی و تحتانی و نفع نادر و جمله و نفع بودنه بری نسبتی اللهم طلف ن
 بکراول و سکون لام و فاق نسم هر ط ب ای آن محض حکم م تر وصل ل کثره طانی
 م نید ل سلمی طینی نفع اول و کراول و تحتانی و هم ن و از نافع نسبتی
 ایها انجانی نفع اول و تحتانی و الف نون ن نانی با سستی یونانی
 کل کوجب در حدف نای جوی طینی نسی م ن محرق کادی م ن نفعی کل ل

طراوی علی بن نصر

دفعی و مفضل باب العینی ایلم نسبتی الالف م فاق نفع نعی و الف
 ثانی و در حدف ن نوز کوزید م کراول م کلاب ل طینی لای طینی م سوسه
 محرق کراول نانی نوز غناب و بعد از کسستی در حدف ن سید باشد نسی و در حدف
 م موی نوز یارب السوس ل و در حدف ن فاق نفع نادر و م سنیهای مده در سنی
 یا در فاق و کوزید نسطح م فاق نفع نعی جمله و الف ن کراول و سکون نادر
 جمله و نفع نعی م م و سکون هم یعنی جمله نانی و الف نانی م شکار نافع م
 ن در حدف ن نعل طینی ن فاق ن نعی م کراول م کلاب ل طینی لای طینی م سوسه
 نیدم از ن نادر م م سب الیوم ل ن فاق نفع نعی م سال نسبتی
 ایها المصده عجب نفع اول و سکون موده و ثانی یعنی جمله و الف م هم
 فاق و در حدف ن نوز ن کوزید م م و سکون نادر و نفع نانی و نفع
 ن نوز کس م سوز نوز ن عیب نفع اول و کراول و تحتانی و نفع نادر و جمله و سکون نادر
 جمله م ن نعل طینی ن فاق ن نعی م کراول م کلاب ل طینی لای طینی م سوسه
 بسته نسبتی ایها انجانی نفع اول و سکون ن فاق نفع نعی م سوز نوز کوزید
 ن نفعی نسبتی ایلم م الزیب ن نفع اول و سکون ن فاق نفع نعی م سوز نوز کوزید
 لام و نفع نادر م م موده و ثانی و م موده نانی و نفع نادر و جمله و سکون نادر

طح کویندی کویندی براق قابض حال کرم و معوی سفید دوم
مصل که در اسپایا بر معقول باور خورشید بعم اول و ثانی و الثالث
بهمه اول و دوم در مرتبه براده بر پوست شش است باب القیم شش
رویه ترک ساجی تنسیب الصاد المیه نصار بفتح اول و ضا و جوه الف و ر ا هله
ن درخت زک که روه روید و الج بر زمی روید زرا نکل کویندی تنسیب الطار المیه
نظرون بفتح اول و سکون طار المیه و جوه و او و ون و روه ارشی و جوا کها
طح ای تم علی عربی نکت تلخ یا نکت اندرانی یا شست تنسیب العین المیه
تغنی بفتح بر دوون و سکون بر دوین همزه بود طح کویندی ای کویندی
ح س می آن مطلق و مقوی ال حالس هم بستانی تازه و ایزه در سانیه کس
س کرفس صاحب الفصل بود بر توی یا دوون معتد لغام بفتح اول و ثانی و الف
ویم شش بر طح ق یوت بفتح او بقی از سندان او دو دم شش کلاز
قتر بینه و بر الصب تنسیب الفاضل بفتح اول و سکون فا و طار المیه
بود و سفید ای تم مطلق محلی سفید و دو دم لغام بسول
از سیه قطران تنسیب القاف بفتح اول و سکون قاف و دران مصل
فصه غنسیب القاف بفتح اول و کاف مشدده و مار بندی الطار المیه

تنسیب الام راک مکرر اول سکون لام و کاف شش زور تنسیب المیه مخرج
بفتح اول و سکون راه همزه بلنک پیله و جی علی بفتح اول و سکون
ثانی و لام م و بر و م و جوه جنوبی قح ای تنسیب نطیارش ده و جوه ر و عین
مور و غام بفتح اول و ثانی مشدده و الف و م می ثانی م سینه بر بان طح ای
کویندی م مطلق مطلق م و معوی ال سینه بر بان و دو دم م مطلق
با و ج یانغ میسقی بفتح اول و سکون ثانی و سکون ثانی و فتح سینه همزه
کرفس و سکون ثانی م کر سینه کسینه کجا جلون تنسیب النون
بفتح اول و سکون ثانی و جوه الف بود تنسیب الواو لوج بفتح
اول و ثانی و جوه همزه بلاب یوتش در بفتح اول و سکون واو و سین م و الف
و هم اول همزه و سکون راه همزه معتد م مطلق ای تنسیب مطلق نیک فراسیا
صاف طو مانزل شش نکت اندرانی یا قی و الف و جوه خسته نما و اسحاق خرمه
پو و کلتی ای قو ق رضه توره کسینه ایک طح ای تم مخرج سفید
اب نوبه م ر و عین ال زرنج نواری مکرر اول و ثانی و الف و کسره را
همزه و ثانی نام کل هدایت نونی البلیغ الکاملی ف اسحاق بلید کلامی
بزرگ کلمه تنسیب الهاء یمن بفتح اول و سکون قاف م مخرج

بار الواو

و کویندی کویندی براق قابض حال کرم و معوی سفید دوم
مصل که در اسپایا بر معقول باور خورشید بعم اول و ثانی و الثالث
بهمه اول و دوم در مرتبه براده بر پوست شش است باب القیم شش
رویه ترک ساجی تنسیب الصاد المیه نصار بفتح اول و ضا و جوه الف و ر ا هله
ن درخت زک که روه روید و الج بر زمی روید زرا نکل کویندی تنسیب الطار المیه
نظرون بفتح اول و سکون طار المیه و جوه و او و ون و روه ارشی و جوا کها
طح ای تم علی عربی نکت تلخ یا نکت اندرانی یا شست تنسیب العین المیه
تغنی بفتح بر دوون و سکون بر دوین همزه بود طح کویندی ای کویندی
ح س می آن مطلق و مقوی ال حالس هم بستانی تازه و ایزه در سانیه کس
س کرفس صاحب الفصل بود بر توی یا دوون معتد لغام بفتح اول و ثانی و الف
ویم شش بر طح ق یوت بفتح او بقی از سندان او دو دم شش کلاز
قتر بینه و بر الصب تنسیب الفاضل بفتح اول و سکون فا و طار المیه
بود و سفید ای تم مطلق محلی سفید و دو دم لغام بسول
از سیه قطران تنسیب القاف بفتح اول و سکون قاف و دران مصل
فصه غنسیب القاف بفتح اول و کاف مشدده و مار بندی الطار المیه

فایه و الف و لام قسیر اجزای تنسیب مکرر اول و ثانی و لام و فتح سینه و سکون
نون م نیم یاقوت کویندی مکرر اول و ثانی و همزه و واو و ف یوم با
الواو تنسیب الف و جوه ثانی و او و الف و سکون ال همزه بلاب و الکان
مکرر اول و الف و نون شش و الکان بزرگ م سونف تنسیب الهاء المیه
و بر دارن بفتح اول و همزه و همزه و سکون لام و فتح همزه و سکون راه همزه
ثانی و فتح نون و سکون همزه ثانی و فتح م مکرر اول و ثانی و الف و جوه
لام و کاف مشدده و الف و جوه همزه و همزه و همزه و سکون راه همزه
بیم هم تنسیب الهمزه بفتح اول و سکون الف و جوه ای کویندی م
مطلق م و بر سطر نوبه بکره شش همزه مکرر اول و ثانی و الف و جوه
دو و نکت ن آن زرا و نیا زین یوزن و ر یوزن یوزن یا قسط تنسیب الهاء
المیه و شش بفتح اول و سکون همزه و همزه و همزه و همزه و همزه و همزه
سکون قاف و در سانیه ای تنسیب اللام المیه و جوه بفتح اول و
دال همزه و سکون همزه زرفا زرفا بفتح اول و ثانی و سکون عین همزه
طح بزرگ سینه همزه و کویندی م مخرج م مکرر اول و ثانی و الف و جوه
تنسیب الهاء المیه و رطار یوزن و در و جوه بفتح اول و سکون راه همزه

دال

دو بار داده او در مملکت فارس منصب وزارت ملک خرم زرد دست
طیبه و آنجا از جنوس صید لای کشنده بود و تقریر حکم از سنا سیوس
از تمام از جنوس صید لای پرسیده که در این آن کوزن کف داشت یا کف
و این بسیار کف بود پس حکم از جنوس سوال کرد در دم مایای او
جرحتی هم بود یا نه جواب داد که در جانب او کرمی بود سبز رنگ و همان کرمی
می شد که پوست از آن موضع کنده اند پس حکم ملک گفت فوراً این کوزن
بیمت افعی بود چنانچه از علامات او معلوم شده و در روزهای او در سنگ
متولد میشود که یکی از آنها تریاق زهر است و دیگر خاصیت زهر طحال دارد و
تبسم کرده فرمود که این را بچک تخم استخوان مایه کرد و حکم ملک گفت
از بنده خانه خالص ساخته ملک با آنها تخم زبانی نمود که آیا شفا و اجب القتل
یا نیستند جواب دادند که بقضای شرح ما و اجب القتل است ملک فرمود که
زود ما سنگت مشتبه است در میان زهر و تریاق بشما می دهد اگر
برای آن رسد بر او زعفران زردی خالص سفید و اگر چنانچه از قیاس تریاق
باشد شمار اضعاف بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد خواهد شد
آنها با یکدیگر اندیشیده قبول این معینه نمودند حکم از سنا سیوس سنگت کوزن

و این

وزنش چهارم بود در میان بنات نغمه سوره نموده قسمت کرده و بهشت نظر
نورانی و حاجتی بر آنها داشت که پنج روز حفظ آنها نمایند تا تحقیق حال
روشن شود اتفاقاً وقتی که از مجلس ملک سیر و سیر نموندگی از آنها نارنجی
از دست شخصی گرفته سببی می کند و هفت نفر دیگر بالای آن چیزی دیگر خورد
بعد از پنج روز ملک خرم زرد از آنها را طلب و حکم فرمود که تحقیق حال آنها نمایند
هر کدام طبله و حقیقت احوال بر سبب نغمه کی از آن گفت حمد کمال
شده است که از اطفالان بهم رسیده بعد هفت روز دست که من به مالک
نغمه فرمود کرده بودم اکنون بخوردن این سنگت کوزن بجاری بالکله نظر
شد دوم گفت که مراد در سبب بود و وی از آن اراد نمودم از شوال این
سنگت یک ساعه از آن دروسن زایل شد و پنج از وی زرد در
عقد نیامد سوم گفت آنکه چشم من بسیار ضعف دست اکنون بخوردن آن
در با صره من قوت عظیم پیدا شد که در جوابی آن حالت ندر است چهارم گفت
که امروز سبب قوه اکنون بخوردن این سنگت کوزن من بالکله
مبدل شد پنجم گفت که مدتی از دور زانو منم بودم اکنون آن در
از من زایل شد ششم گفت که مراد بر او سیر موم بود احوال آن الم کفی بر طرف

بخط

و درین شرط و قوت پیدا شده و هفتم گفت که مدتی است که سابقین
من قوه جنسیه بود که بهیت صمدیه متعفن از آن جاری بود اکنون آنها با
شده روی پیش آنها مندر شده و رنگ اصلی بر آنها ظاهر شد ششم گفت
که مدت دو ماه شده که از دست عظیم حادث شده بود اکنون بعد از خوردن
آن سببی آن در سبب شده پرسید که بعد از خوردن آن دیگر چه کردی
آب یک نارنج تمام می کرد بودم حکم گفت که این شدت در وقت آن نارنج
بودن فعل آن سنگت چرا که بر شش نارنج بار دیار است و برودت مستلزم
جمع و قبضیت است چنانچه پوست موجب استمساک و حفظ است و این
بر دو صفت مانعند از انتشار حرارت این جو و ظهور آثار آن و لهذا حکما
بعد از آن از ترشیهها بالکله منع فرموده اند و نیز در پنج دوای کما هیئت
مثل فادر و تریاق و غیر آن بخورند هر چه قسم ترش کرده اند و بر سبب
پاد زهر با عقده حکم مذکور آنکه چون شخصی بنام که نارنج می کند بود چنانچه
نورفت در سردی بسیار شده و از شدت او بهم رسد بر در ملک خرم زرد
آمد فریاد بر آورد که مراد برای زهر بهید چون او را که پوست ملک رسیده فرمود
که نام این سنگت پاد زهر فرار دهند و صورت آن پاد زهر است

و این

چون تیس فادر است و از تریاق پیش گفته اند و آن بهیات بطول است
دوازده روز پس نیز بیات و بر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزی بود
که نم است و آن چوب خلكه باداره وی است **صاحب مفروضه** آورد که از آن
آوردن و این کیفیت نیز میستند آنچه شهر است نغمه از شتابانکاره در پنج صفت
دیگر حاصل میشود و حال او در استان در موضعی آنها پدید چنانچه مذکور خواهد
شد چون غذا از این گویند آن عار باشد و مخلص و سبب عدم آب این سنگت
در شکم می بسته گردد و بدین سبب او را تریاق طبیعی گویند و گفته اند که در زهره وی
باشد و آنچه متحقق است آنست که از شیر دال او با سینه و جناب عزیز بود و آنرا
برند و گویند چون بپزند سبز رنگ زرد رنگ باشد و این رنگها بسودن
معلوم شود و بقول ارسطاطالیس الوان چرخان زهر بسیار است بعضی از آن
زرد و بعضی اخضر و بعضی یکیشاک و بعضی شکی و بعضی سفیدی حاصل و بعضی آنها
زرد است و بعد از آن اخضر و بقول رازی چرخان زهر سنگت درست و آن
عظیم الطبع است فایده دهد زهر مار و برلی دفع ضرر پیش در وقتان و قوه عظیم
دیدم و درین جمیع نقل کرده که حیوان او را از دیاسیل بپزند و از نیمه اضعاف
از آنجا ابقه است بر تنه که در فریغ و آنکس فصح دهند و ما ز سببی از سبب موم

یاد دیند از آن مضر می و خالی باو نرسد و حرارتی انگیزد و دخلی بر سر زنده
مسرد و بی طبع و عین آن جهت تاثیر میکند صاحب عام آورده اند
که فادز را برود و معنی اطلاق میکند کی بر بره محاربت هر چیزی کند که دفع
مفرت آن غایب بواسطه غایتی که در آن چیز است و دیگر برشت معلوم که
بالطبیعت و دفع سموم خارده و مارده کند شتر با و عقیدت و حکیم عادلین محمودی
میگوید که آن سنگ که من دیدم مایل بزوی و سفیدی بود با وجود این آینه
ریشه بود مانند ریشهای شب عانی و در مدافعت پیشی چیز زرد و انبانی
مغزده و مریه و توجو و نیز میخاطب بقراطی نقل کرده از بلاد فارس
می آرند که آنرا چو آلتیس میخوانند و میگویند که درین مقارین صید میولدی
شود و صورت آن صورت حیوانان و خفوتت و ملاست آن میکنند
پوست بر پوست و تو بر تو باشد مانند پوست میاز و در آنند و آن پوست
بجای مغزین ه سبز بود که آنرا پوستها و طبقات بر کرد آن بچده اند و آنرا
فادز هر کجایی گویند چون بآب از زمانه بسایند و بر موضع سه هوام طلا
کنند در مساحت و درم سنگین غایب و افراج سم کند و نیز نقل میکنند که در
هند وستان در کوه آرمال مشکخانه در چند موضع آنجا پیدا میشود و

دکینور و هوای آن چنانچه با دز هر کجا است توله و صیار توله بسیار دیده اند و همچنین در خلا
در فصل میباشد و در اکثر کوهستان آنجا میباشد چنانچه اکثر کوه سفیدی را بکشند
بجمله و مسسوله از شتر آن او بدی آید و در اکثر مواضع آن می باشد چنانچه
فرنگیان بسیار از آنجا خبری به جاست اصین و ملاقه می برند و در جاست اصین
فادز هر موی می باشد که در آن اورا که چهار و پنج تله باشد یکی از آن با نصد
هون که عبارت از پنجاه تومان از آن و هزار با نصد و سیصد است فادز
و فرخت در سر کار بادستان است که بجای هر صبح مساحت آنند و با دز هر مشکخانه
بر غیره و بخت سببه میگویند چنانچه بر بخت میبندی و بجهت باره سفال و مشک تبه میبند
و این کوه سفند آن از قسم ریزه اند و بی از به صورتی کوچکی در شکافها از
بزرگ کوچی حاصل میشود و الیون اینم متعارف است متشکلیت کزیده او را
از هزار اصطیفات نامی می شمارند و نیز گویند من دیدم شخصی را که در نوز کزیده بود
و موضع موم کشته و مکره بسیار ظاهر شده قدری از با دز هر کجایی بآب میبند
بر آن موضع مالیده هر کجا که اثر طلا بآن میرسد در حال بونی فدی آید و با اس
بحقیقت متابقت و بعضی از اوقات شخصی را با کزیده بود و در آن وقت که
حاضر بود قدری از با دز هر بونی قیراطی شراب سائیده بملسوع دادند که بسیار
و قدری شیر بخوراش دادند پس بدانش اظہر بود چون بجای آمد طلا شد امتحان

چو آلتیس لون از خبر بود یعنی سیاه که بر می مایل آنکه نیک بود چون با نیک
بسیار نیز نیک کرد و آنچه بد باشد چون با نیک نیز نیک نماند سبب
زندگی و آنرا از شتر کوچی یا بند و شتر در آن وی بود و دیگر آنکه سوزنی را
در آتش میسازند تا سحر شود و در فو بر بند لکه صوفی باشد چو سوزن در و در
دو و سیاه سر آید و کفار بر خالص بود و درش زرد و بر آید و کوه را زرد کند
و دیگر آنکه گویند با دز در اکثرترین است نند و کرباست را چشم بکنند و او را
نکستری در کوزه نهند و بعد از هفت روز بر آید اگر چشم بر آید باشد نیک
و الا نیک نباشد و این از پنجاهات دیگر آنکه چون با دز هر حیوانی صحر الا نیک
را بر موضع کزیدی که از زمانه مان موضع بچید و تا ز کانه جانم جذب سم نماید
از آن عمل جدا نشود و دیگر اختلاف در وزن می است از دوزخی تا بیست مثقال
ششینه ام و آنچه بزرگ است بهتر است با دز هر کجایی بهترین او بر است
چقدر است بوز آن زرد و سفید خام و امثال آن با این است که چون
باید و بر شتر نهند به بند و دیگر آنکه چون بر دم عقرب عالیه نند و او را بکزد
از ننگند و دیگر چون مقدرد و هو سوود در صلق رقی نیز نند و می و او را کز
از آن بچویم و دیند رقی بر کازند و او را کز و جو به سلامت جانند و او را کز
کافی سفید را ب بند باب و بر طبعی که بواسطه مسقط تمام شده باشد

طلا کشته از آنم و موضع در نماید و چون زهر نوده را بچرا نند ز طریق بوق بیرون
آرد فادز هر چیزی را بکشد نری دارد نه با فادز و در مجلس آن محسوس میشود و آن
ریشها را رنگ باشد هم پوسته شده و حرارت آن محفوظ نباشد و
فایده در هیچ سموم حیوانیه و نباتیه را بسج هوام را کجایی که بوزن دوازده جو
از آن بسایند یا کوفه به بند نیز و بخورد سم او را از بدن بوق و و سخ بیرون
کنند و از نموت ریشی و بود او را کور از فاده بیاید نیز با نکستری نهند و در صحن
شراب زهر از درین کزید نفع بخورد و اگر آن فام را بر موضع مسح و وقت هوام
و طیارات و دوات سموم مانند در اج و ز نایم و از نفع ظاهر شود و اگر سوود
از اینها باشد و بر موضع مسح و وقت هوام هر صید در صحن مسح و بعد جذب سم کنند
و تشریح اجزای غایده و اگر قبل از آنکه حد در آن کزید و موضع مسح نشود از این
فادز هر بوق نند از آن بصلح می آرد و دفع سم میکنند و اگر از اینریش خوب
مالند سمیت نیش نیز در اصل سم و اگر کزین مقدار دو پوست بند و با کزید
در صحن افای و نبات ریزند و در صحن از آنها کند و بکشد و دیگر از نیش
که بدان مانند که از موم و آب کزید کل تریب یافته باشد و بوعینه شتر حرو
مغز نور بظلمت سوس سوس چون او را بر دوز بصلح کند سحر سحر مانند چون
تا زده چون او را بر موضع مسح هوام کزید غیر رقی و عار با و بوق و مساحت مسح
ساکن سوس و شربت و نفع بطریق استخوان آن قول می بود فادز هر
حارست و حرارت آن قویست اگر کس را که درش همه بسیار می علم صریف

نفت

طلا کز

شده با راسق شکر خارا منفع دهد و دوش قوی گرداند **سینه** جهت مسوم
و مله و ملسو و دوازده و جهت ضعف و کوفه ماه دانی هر که هر روز از آن دانی
خورد یعنی باشد از غم آفتابهای زرد و غم و مزاج را نیز مفید است جهت آنکه شکر
خاصیت است که طبیعت و طبع است هر که از آن خوردن قادر بر کند
باید که در هر هفته دو روز ترک کند و دیگر مع مفعولند که در حسن خوردی بندگان
نرسند و در آنرا با باطن صبر نیز از آن خوردن آن جناب است که بعد از تنقیه
و بدن از اجزای استرخی مناسب است روز هر روز و دو یک شکر با کباب
بسیار تا شش و انگ ستر روز آخر شود و از عرق آن لب سخی مود شربت
نجات کباب بسیار مندر و قوی بظهور کباب یا نان و عسل نماید
و اگر از کیفیات و بنیات و موصفات و سه و ذات ملاعقل کند بر خلق
که از اول جهات اول با نیز باین طریق ملاعقلند خاصه کسی را که هر چه
باشند قوت حرارت غریزی اینان بفرزاید و قوت بدن تمام یا بدو از
سموم ضرری چند آن نیابند و در امراض بلغمی و سوداوی را نجات مایع بوقل
از نظر الدن محمود شیرازی چون حکما را مقدم در خوردن با در اشاره کامل
نموده اند که هر کس در خوردن او را نفع آید بهای نموده بود و اگر در خوردن
او از راز میگذشتند این ترکیب خاطر خواهه فقیر شده که بسیار مردم از این ترکیب
تمام یافته بطلای از راز یافته و مطلقا فزونی مطلقا از شکر **صفت** آن فادیه
بر دو غنچه که بر آتش شکر شکر است و طبعی سبب الطبع که شکر است
و بی و نقل و عفت و آنه مجموع را سبک سماق صلابه موصوفه کند و مجموع را سبک

روز متوالی خوردن و شیرینی و ترش و سفیدی بنایت کریم است و خا
خود آب بپوشد بر که در حین و قریض باشد خوردن و از منقذات ما در ام
قدری و شربت نبات با کباب و عرق میزدنک تناول نمایند و بعد از خوردن
ترکیب بوشیدن آب سرد را می نشوند که مبادا قوی نشود و درین ترکیب
رغوان نیز خوردن و داخل سازند که از آن قریح تمام حاصل شود و نوع دیگر یاد بر
بیشتر کیفیات سرخ زمانی دو جو بل بنیاتی دو جو و در کسبند و در حین
سه و صندل سفید سوخته بگو و نمیدی بگو و در قی نقره بگو و مصلی بگو و سبب بگو
مشک بگو و غیره بگو مجموع این از یک شکر زاده نیست باید که هر کدام
صلای کنند و در آن کرده ترکیب کنند و سه صلابه از آن هر روز یکی از آن تا شش
فرزید و کباب هم کرده با عرق میزدنک بی آن خوردن و میان روز غزیه خوردن
آب بنه خوردن و اگر روز شربت با عرق میزدنک بی خوردن و بکهنه قبل از خوردن
احتمال کنند از موصفات و بوقل و مسانرت و غم و غم و کرسی و با احتیاج
افزاید که اول روز خوردن و در کباب و دیگر یا شیر و خوراک آن دود
و شکر و نوع دیگر فادیه بر مفعول است زمانی بل بنیاتی از یک
بیم در آن یک بر صندل است و در قی طلا صلابه و در قی شکر یک جو و همی قدر
عبر و مثل او مصلی و نیم دانگ خورد نمیدی کوفته و بنه و کباب سرشته است

حب مسوی سازند و هر روز یک صاب و بر بند و بعد از آن دو قاشق کباب شکر
و قریب بظهور آب مرغ و قوی برنج با فادیه خوردن و اگر روز نبات
بترت برق میزدنک بنوشند و مایه سبب شیرین و جوارش خورد نمیدی
و جوارش مصلی و پخته قوی و با دام قندی متغی کنند و بکهنه پیش از آن
یک هفته بعد از آن و یک هفته در آن کار آن از ترشها و سببها و روغن و شیر
باست و بیشتر از نبات است احتیاج کند که فادیه تمام و اکل نمایند نوع دیگر
با اتفاق حکمای متأخرین است شده فادیه بر شکر با کافور شکر و کباب شکر
بل بنیاتی زرد و در جبهه شکر شکر شکر مصلی عقیق بپزند از هر یک نیم دانگ
خوردند و یک بول را با فادیه بر شکر سماق صلابه است و بکهنه از آن که بجان
سنگ خشک کرد و با کباب سرشته صعبا ساخته نیز مفعول کنند و هر روز
یک صاب با شربت از قند و کباب و عرق کافور مان و بگو یا سبب نبات و از
میوه و ترش بنیات و موصفات بر مبنی کنند و بکهنه قبل از خوردن و بکهنه بعد از
و نیز از شربت دو هفته احتیاج نمایند و الله اعلم بالصواب **سینه**
رسید بگویند است که بعضی از ملوک زارگان روز کار فریدانی ترش
دارد و هر قدر فارسی که تمام موصی است از کار بر آمدند تا که بر ترشکی
نیز زد و آن بر ترش کرده از نظر آنها غایب شد چنانکه چشمتد یافتند
پس از هفته دیگر بهمان سرزمین رسید و جهت جوی بزند و مینموند

الغافا بخاری رسیده که چشم آب در دست و آن کنی بر سر آورده و آن صید
نورده را در سبب آن چشمه یافته تری که بر بولوی او رسیده بود و دیگر که بجا
پوست او بارگشته است بانگی را و جهت و جرح است اندرون شش مطلق
منزل شده ازین حالت بپوشد و کس پیش ملک از بدن فرستاد
از حقیقت حال خبر دادند ملک جماعه ترا که در علوم طبیعی ماهر و انا بود و بنه
استفسار این واقعه تعیین فرمود آن جماعه حکم ملک بدان موضع رسید
تفحص وانی نمودند و هر چه بر روی آن آب و کنار رای آن از آن موضع جویند
هم جمع کردند و بر جرحها و کوفتههای اعصاب کسر استخوان با میان نمودند تا
سرخ لایق یافتند و ازین تحقیق ملک فریدون را آگاه ساختند ملک
حکیم علی الاطلاق بجا آورد که جیب تریاتی برین نیکنوی و بسیار ماضی در جسدین
بروی کار آمد فرمود که بر آن غاروری نهادند و موضعی اساس کردند و در شش
از آن با یک سطل زغالی ساخته نصف ساخته تا آب صفایی از کباب
آن سوراخها بر رود و مویهای با زمانه و مضاف و مشا به وقت آن قضای
و مقام باشند مامور گردانید تا بدان موضع رفته بر یک مهر خود را بر آن نهادند
ناسال دیگر سخن غفان و حاجبان جهردان موضع میروند و آن در کف خود این

کناده میشود و هر چه مومیایی حاصل شده باشد بخصوص آن بر سر آمد و باز
بهر این جهت تخم سفید بجزوه ملک می برند و اکنون نیز همین صنوبر بطریق
و مضبوط است یعنی که در دم سنگ حاصل شود و سالی بود که مکرر از این **دانه**
مومیایی این چیز را کرده است که میای و سوم است هر موم یعنی مشابه
و یا نام آن دیده است باین وجه سیمه مومیایی خوانند و چون مومیایی از بازار
بزرگ و در منافع بسیار ملوک فارسان بر ملک دیگرند و بعضی فرنگی که اول
ببازار و در موم مومیایی و مومیایی روانی نمود است که تمام مقام که در تریاق
میشود و هرگاه با مری ترکیب شود که او زیاد شود و آن چهار نوع است در
کوه فارس را اهل طینان بهمی رسد بر شکل زبان کاه و در آن نگاه مانان ملک
میباشند و بعد از سه ماه اندرون غاری روند و بگردانند و باز درش مقفل میسازند
و چون آن غار با بهای بسیار است که مومیایی میرونی می آید بصورت
و از ولایت روم می آید از خیال شهر روز خیال کرد و می آید از ختاری
و ضعیف است و نیز از این راهی از سنگ بر روی آید از نافع است همه
یعنی و کوه را درام علیه و مضمونی که هرگز از سردی یافته باشد خصوصاً آن
که گفته زمانا نفع است جهت ختاری که از بر و افروخته باشد و نیز نافع است

و هر چه را چون بریت جانند و ختاری که متهور است بچوایی بول بادشاها
قدیمی کرده اند مومیایی ختاری را با صبر بوده بوسل بر تمام بدن آنها میمالیدند
و می را بر سر کرده آن می آید ختند و در زمین میگذراشتند و سرش می
پوشند چون با نصد سال یا زیاده برین میگذشت این میت همه مومیایی
میتند از چینه او را ختاری میگویند و آنقدر در زمین مصر میگذرد و آن وقت
این ختند گرفت مخصوصاً در غصوباطن و از غصوباطن ظاهر چینه ظاهر بعمل آید و بهترین
این مفروضه است و استخوان است و در آنی مستعمل محول از امیال میسازند باین
طریق که بعد از آن بقطران و قیر و صبر کرده در غصوباطن میسازند و در آن
آن میت همه مومیایی میشود برای هر دو در موضع چون نوشتند نفع تمام
دهد و جرب است و کوبند آنچه از آب ختند و قیر بود و منافع آن نزدیک با نفع
مومیایی است **نیکوترین مومیایی** معدنی است که از ولایت ارباب
جود فارس می آید و در موم بود و در موم و مطلق محلل باشد و نیز قول
و بسویق بود و در موم است و در آخر در موم و در موم و در موم و در موم
در اول و مومی روح همه نجاست و مومیایی معدنی بود بر آتش میگذرد و در
طعمش زادت و وحدت و مرارت باشد و آنچه خوب است مایل است

طرح علی

دور سازد و در مسقط که مجده و سینه و صکار افاده است نافع آید و نسوی با کنه
که عذاب و سپستان و در موم است در موم میسازند که در سه روز
ناستان در همه انواع سرفه را برود و نسوی از با سنگ گیس و غرغره و نسوی
کف بید و نسوی از با تراب موردی که در موم است و در موم است و در موم
کنند و نسوی کف بید و نسوی از با تراب موردی که در موم است و در موم
باید غرغره کنند و نسوی از با تراب موردی که در موم است و در موم
کل از موم و در موم است و در موم است و در موم است و در موم
را سو و مند باث و نسوی با شیر و شکر چون کبک و هند انواع در موم
مندان و اهل بلبل بود و از آن کند و از آن کند و از آن کند و از آن کند
است خار شک و انگران در آب بچوت نند و در وجه سبک مومیایی
در کل کرده بپند و در موم است و در موم است و در موم است و در موم
با تراب حرف بار و غرغره کا و بپند و در موم است و در موم است و در موم
بسیار بزرگ شده باشد بویست که بویست که بویست که بویست که بویست
و نسوی مومیایی در آن عمل کرده بپند و در موم است و در موم است و در موم
بزرگ شده رانی که در موم است و در موم است و در موم است و در موم

مثنی

واعتقاد حکیم همام الدین محمود آن است که حرارت او در اول مرتبه درجه اول است
و در مرتبه او قیاس درجه نکرده و معنی ویران درجه دوم حرارت او است و آنست
و اعتقاد بعضی از متاخرین بر آنست که حرارت او در آخر مرتبه درجه اول باشد بچشمه
آنکه تا غیر در مرتبه قیاس مواد محرم و اذابت و مصلحات غلبه در دست اندک که برست
که از دو ایامی که حرارت او در مرتبه اول درجه اول است بجهت اینست که در اول مرتبه
درین بنحوت تفاوت جمله نیست و فتنه و حرکت در حرکت از افعال و تاثیر
حرارت پس باید که حرارت او در اول مرتبه درجه اول بخاور نموده باشد و اینکه
حرارت او در اول درجه معنی و زینت و دلیل است که از انکار در کتبا در وجه حضرت
نمیشود و در واقع حرارت او در درجه دوم باشد نزدیک طباطبائی که در کتبا
بافت حضرت انار طرب آن حد که بنا بر تاثیر او در مرضی سوداوی و اذابت
مصلحات منعقد می باید که تر باشد اما بنا بر اینست که او از برای ارضیه در مرتبه
از برای خرابی مایه است می تواند بود که فی الجمله سستی با او باشد و نیز که در علم همام الدین
محمود و سبکی که جایز است که در درجه اول قلیل باشد و بواسطه صحت آب
بسیار است او مکرر شود و بر طرب مایل بود می تواند بود که در مرتبه معنی در طرب
اوقات تمام باشد بخلاف حرارت که با وجود انکسار در میرود آن با کفیه مطیف

مؤلف

نمیشود و اعتقاد برخی از متاخرین بر آن است که در مرتبه اول درجه دوم
و جهت مروانی که سرد و مزاج باشد در وقت حاجت خواهد نمودن چهل سالگی
رسیده باشد تا با باشد پس تا فاجع است در امتحان جدوت و فخر آن بهترین
چرب چینه آن است که سس و سنگینی باشد و مصلحت او از جهت در اغلب اوقات
سنگینی تری باشد و این از صفتهای فخر است اما چون در اوقات بر فتنه
فدای رسیده که اول در مرتبه است و باید که چنانچه باشد در تا از یک کج که درین
زمان رطوبت فصلیه او اگر موجب افکار حرارت غریزیه است که مکرر و حرارت
غریزی ظهور تمام می نمایند و حکیم همام الدین محمود نیز برین تصریح نموده و سنگینی و کم
که در سطح ظاهر را بر وجهی بر خلاف این باشد با وجود زمین که رطوبت نموده
و خشک بر فعال شده و با یکبار نشو رسیده و طعم و اذابت از محسوس نشود
و از متعاقب میزانت مثل کافور و چند واجب دریا که می آتش و غیره در ایامی است
و نم در باشد و دلیل اینها ظاهر است و وجهی بر آنست که با وجود سردی و سنگینی
کرد و در وقت بسیار باشد و سخت باشد و طریقه که در در مرتبه است
بسیار است و باید که تو باشد بیا فتنه از او با کفیه شده باشد و مصلحت او با کفیه
دیگر نیز فاجع است اما در وقت و فتنه قیاس اول الفاع است و نیز در بعضی چینه که بنا

و اول کهولت باشد بیشتر نماید خصوصاً در کما فخر چلی اینان سردت مایل
باشد در کج اصل مزاج و وجهی که سن استغناء اینها ازین دو اتم و ابلع است
و مشایخ را قیاس استعمال این دو مزاج است که مزاج ایشان از رطوبت غریزیه
که لازمه این سن است فی الجمله کفیه داشته باشد و پوست کجی باشد که در وقت
سختی منصف باشد و از این معلوم می باشد که کجک مرضی دق شیخوخیت
فایده بسیار از این معتبر است و او با وجود رطوبت غریزی که در او با
منصف است و در مزاج صفراوی چون اصلاح میرسد آن میکند و حرارت او را
از استعمال و صورت و صورت فرو می افتد و در وقت با اعتدال می آید و نیز از این دو
نفع بسیار تصور است و اطفال را از استعمال این دو و اجتناب فایده است بلکه بجز
است چه حرارت غریزی اینها مکرر رطوبت غریزیه است و قیاس رطوبت اینی چ
نیز علاوه آن شود و می باشد که حراره بخششی منفره که در آن منفره باشد
و مرضی غریزه اولت شود و بلغمی مزاجان را نیز خالی از غریزیه بلکه غریزیه بیشتر
است خصوصاً وقتیه که در طریقه باشد چه حرارت منصفه این مزاج اینها تا غیر
نمی تواند کرد و از جهت رطوبت غریزیه است و در مزاج اینها تا غیر
صحت و در سستی که با این چخت استعمال نمودن آن خالی از خطر و ضررت

در چند رنگ می باشد سرخ و سفید و زرد و سیاه و بهترین وی سنگین شیرین
وزردی که بلبغی زنده و بعضی زردی که بسری زنده تر است و آن از جانب زیاد
می آید پسند و بر مرضی آید و در این مزاج فخر سان در دم سرد و با کجی که
نیت و بعضی سفید را بهتر میدانند و زردی که فخرک سسج است بهر جهت چه حاجت خود
رسیده است و آنچه سیاه است غالباً آب دریا و بر مزاج سرد است
و چون درین مزاج رطوبت فصلیه بسیار است و رطوبت فصلیه رطوبت
است که در مزاج او باشد و همان مزاج است از اینها تا برین مدت بقای
قوت در جای که از رطوبت هوا و غنی خالی باشد و فی الجمله برست در هوای
او بود باشد مثل کوه یا پناه بواسطه آنکه حرارت و پوست بر مانع و مقاروم
رطوبت فصلیه است و او را از تشقیب مانع است و در موضع بخلاف او
باشد خصوصاً در پهنه وستان می باید که بشکال بر کفیه شده باشد و در مرتبه
صحت قوت او در پهنه وستان یعنی مقدمه کافی است و این قیاس وقت در
زمانیست که او را از غریزیه را که طعم و خاصیت محافظت نموده باشد
در اوقات استعمال آن کجک سسج و فصلی تر و جاده چون مزاج این حکار
رطب است پس استیغای فواید و منافع این مزاج یکدیگر در اکثر مشایخ

و اول کهولت

المکمل که خارج آنها از حد انحراف شده باشد در خود نمودن بحالت اول بسیار
حد و مساوی خواهد بود و بهترین اوقات بحسب فصل که بکار آید و اول خریف
و اینها آن در میان خوب نیست **در قدر شربت آن** بجز در سنه نبوی که ابطاء
متاخرین در مطبوحات استعمال نموده اند در قدر شربت آن اختلاف بسیار است چه
بعضی صد و شصت مثقال را در سبت روز بخورند و میخوردند که هر روز شربت مثقال در سبت
میخورد و بعضی دیگر سینه مثقال در سبت روز بکار می برند که هر روز یا نوزده مثقال در قدر
می افروزند و آنچه با الفضل است شمار در روز صد و شصت مثقال است و یکصد کرده بخورند
که هر روز در قدر شربت هفت مثقال و یک و پنج حبه صورت ظهور پیدا میکند چون
مقدور است که آب وزن ماکر را در یک کوزه که صد و شصت مثقال است میخوردند
که یکصد و دو سه حصه نماز روز یک نماز بود است کتاب و استغاثی فایده کار آن
در پاره قهوه خوری از آن آب بخورند و باقی آب را در بر آب آنچه ضرورت باشد
مثل دمن شستن و در شستن و در اصل آب مهارت خانه کردن و غیره استعمال
مینمایند پس باین بحسب محسن می باید که قدر شربت چه چندین مثقال باشد و برخی
بازند که بیشتر تمام یک صد و شصت و در مثال مرغی که عبارت از یکصد حبه بیکری
اگر است که از این چندان یعنی از وی ظاهر شود و بعضی یکصد و پنجاه مثقال را یک

است

شربت میمانند و بعضی مردم و در خوراک یک شربت میمانند و البته بقوت در
مناخ آن جهت مرض آن شک و تقدمات و مصلحات و دواء الحیه الفانی و غیره
و سرطانات و بطن بر مرض سیاه و تب ریح و شنج و لغوه و سیسی و بلبله امراضی که بسبب
قولد او از کودا باشد نظیر روز در اول واسطه از آن نوات اینونی نیز می مثل است چه عاود
اینونی بسبب نایل است که با روح و حرارت غریزی خدمت ذاتی دارد چه مزاج
اینونی با روح نایل است مزاج روح حار و رطبت پس باین از خوردن اینونی در
قولد روح نقصان تمام حاصل میشود از یکدیگر یکی در قولد خون و چون روح دائم انجم است
و اگر باطل است بدنی نمونند پس با چار خوری که با دست تغلیر تجلیل او باشد
خود او طبیعت لایه است و چون اینونی بسبب تشنه به مسام رفع تحلل روح میکند
و اجتماع در روح پیدا میشود که باعث تدارک و ملذذی تحلل مکر و پس طبیعت بخوردن
او در غایت بنامه و مرضی آن است که اینونی بذاته موجب تغلیر روح و ماده
اوست و در عینا با دست جمع و زیاده بی بسبب شراب اینونی در علم همین بلاد است
و نیز چون اینونی بحسب طبیعت موجب کشف و تغلیر و اجامه و اخلاط است و
این مستوجب نقصان قولد روح و چه ترخیص و ادابت و ملطف مواد غلیظ
کشفه نموده میکند و بحسب طبیعت نیز مواضع نامی دارد با روح و خون و در

با برین خوف دروغ بسیار در بین تولد میشود و ملاقی نقصان که از این قول هم مرسد
بنامید **دو فصل آن** احیانا از بعد از رفع مرض تناول نمایند حرارت تمام باز و پخته
و از آن نقصان پیدا میشود و صفرا غالب میگردد و از آن حرارت احتمال تب نیز دارد
باور دلسر خرد ما در شقیقه که بطنم روی میبرد و نوراک باغون هم برسد
و ممد را منصف میزند و در دماغ نرم میکند و بسبب است که کسهال عقب تب
هم رسد **دو فصل آن** چون زردیغ متاخرین تجویس می شود که در است و بر
گرم و تر که بقیاسی منصف مده چه حرارت و طویب برود موجب استرخاء
ایاف و حمل مده است و این باعث نقصان استرخاء حرارت مده است
و کمی شکر چه درین حالت کمی حرارت که آلت جمیع قوه است از لعل القصاب
سوداوی که موجب شکر است اجتناب نماید و واقع میشود از چه حار طبع موجب
نقود قوت باقیم است اما چون سبب استرخاء ایاف حرارت از لعل مده
کم میگردد و بلاخره صفت در آن نیز از کندی پس چیزی که وضع این اذیت کند فرعی
کل مفرد و فرعی مندل مفرد می تواند بود و آب ادا بر نیز آن نیز عمل است و نیز
چون کسب تجربه معلوم شده که چه چیز در بران و موطوب هر از جان امراض حبسی
بول و تقطیران میکند چه مواد غلیظ که در روق الی ان محتسب است و این در وقت

قوت

قوت اذیت تزیب آن ماده پنهان و پنهان که لبرق دفع کند و بواسطه صفت قوت
خود با کسب که مراد تمام آن لبرق دفع میشود و کسب کرده و نشانی آن درین صفت
با اختلاط غلیظ مخلوط میگردد و بواسطه کثرت و غلظت از دفع آن عاجز میشود و در حبس السول
حادث میگردد و بواسطه رطوبت که با این کثرت است و نیز رطوبت بسیار که از برین
جدا میسازد و رطوبت که موجب اسهال است اسهال است و تقصیر السول پیدا میشود
پس درین ماه مصلح آن لبرق و تخم زکزی و امثال آن که خوار بود خواهد بود و مخرج نموده
نیز در خوار ممدارانی شرب نماید و این رقیق و در تفتیح مسام و تقویت حرارت او پخته
قوت ادرار ادرار ازین فی طرات امین می سازد و موجب این مضر نشود و فرقی در
از مخرج کلاب و روق بد مشک مصلح آن بر آنند که است تا اول نمایند و نذای لطیف
مخونه و از غیرات و حرطیات اجتناب نمایند و اصل السوس نیز مصلح میدانند
و این طریق سرفوت ساخته تا اول نمایند صفت آن خوب چنین هم سبب اصل السوس
بجود کثیرا که در مندل سینه بکلیه الایچی زعفران از هر یک یک کلمه نیم چهارم دو درم مشک
بکدام یک نیم را کوفته و بچینه صوف سانه در روز ناشتا یک مقال با شربت مندل سینه
میدانند و برین طریق تا سه روز عمل نمایند و اگر احتیاج باشد دو سه روز دیگر نمایند که
بناست مصلح است **دو فصل آن** بعضی از ممتاخرین تجویس برین رفته اند که قوت

بدل این بر اغلب است که باشد که مشهور است به پنج کلمه در طعم و صورت نیز
یعنی الملمه منبتی دارد و در فواید بعینه خاصیتها را چوب چینی می باشد مثلا چوب درو
مفصل و در غش و فواید و فواید را بسیار سودمند است و چون چوب چینی چندان
پرمهره بطلب در چوب چینی بر این را شراب انکوری معتدال العوام و الطعم
و اگر این مفصل سودای بشری که فواید و ادب استمال کردن شراب انکوری بصفات
مکروه جهت تفتیح مجاری و ذلاله شده و در تسبیح مسام و کثیره بصفیه و لطیف روح
و غرق و نفوذ حرارت غریزی و به هم بسبب فواید تفاوت و حرارت لطیفه و
کثرت ماده روح و احداث سرد و در بطن نفس و ذلاله کفاس در بخشی غلظت
و ضلعی و نفوذ غلظت و نفوذ فواید بسبب بنوعی در فواید سودا و تولید خون برفیق
که ماده روح کمر است و جمع و عادت سودا و نفوذ فواید آن بی نظیر است و در فواید
شراب مطبوع است که منافع شراب نفسیه و بر بی نظیر مثل فواید و فواید سودا
و ذلاله غلظت و نفوذ آن است حکم و مقهور است که چوب چینی در این امر مساوی آن
تواند شد اما منفعت بر این مثل فواید و اشتراق و کثیره در کفاس و تفتیح
مجاری و نیز با چه اگر مشهور است که از مجامعی و مرکبات این آثار مستفاد شود اما پیدا
کردن دوران و ساختن آن خایه از مشتقی نیست پس با برین که شراب انکوری

انکوری

در جمع و عادت سودا و تولید خون برفیق و در فواید لطیف کثیره فواید است و اشتراق
موجب این فواید است و از آنکه اعراض سودا و بدیل پنج چینی متوازی است و در
از آنکه مرض آتش که متعرج و متعفن شده باشد و چوب بسیار از آن درین
وقت بدل چوب چینی بعد از بنفشه روشن راحت است **صفت آن** جد و از آن
عاقبتی که در مصطفی سوریان قسط صفات زرا و در مروج و طولی است صفت انکوری
صاف و مثل سنگین جاوشیر زرد با در زردی و متعفن صاف و رنگی هم قابل است
صفاست متعفن است نیمه بقدر صفت زینت چهار متعفن روشن با فواید روشن
کل خرفی روشن هموسس روشن زینت کین روشن کل هموم زرد دیده کرده
برابر یک ده متعفن روشن اما هم کله از زرد و چهار انکلاب باید و ضمنا
بیکر کل کثیره و زینت را به یک بسته و فواید ترکیب کرده در مروج از **نظریه**
اشغال آن چینی در وضع مرضی که صاحب آن دارد و فواید آنرا مثل صندل است
باینکه تو که خضیه القلوب صلا ای کرده با شیر و نبات و کباب بقدر حاجت و یکبار
زعفران یا لوده بچینه میدهند و اگر نمیدانند که صفا کنند هم خوب است و این
یکیش شربت است و اگر مزاج شخصی صراحت بجای خضیه القلوب تمامهای مشاب
مثل صواب بر دانه یا صواب بر قوطونایات بسته یا لوده پهنترند و مدراست

گفت جان بر است **نوع دیگر** نیم سیر صبیح کوفته و در دستار شیر نبات
نیم سیر کلاب قوام آورده و یکتوله عنبر نبات صلا کرده بعد از آنکه حرارت
شیرینی بگذرد بریزد و تیره بر هم زند بعد از آن که در آب صبیح در آن ریخته تیره
زده و تیره ساخته بر درازد و از آن هر روز یکتوله نیم سیر صبیح کوفته
نوع دیگر بطریقی قهوه است میدان در یک سیر کرب با دوشیر سفاحی اگر در صبح
در قهوه در آن کرده باشد شد و بطریقی قهوه بیاض مندر **نوع دیگر** سفوف منقول
از رخا در فلفل صبیح کینه کله مصلحی نیم شقه نبات یک شقه سفوف صفت
بخورند **نوع دیگر** با عسل سرشته بخورند **نوع دیگر** قدری از آن بر آن جاویده
بخورند شخصی را دیدم که میگفت من تمام است که هر روز باین طریق بخورم قوت
تمام در خود مشهور شده و تولیف منافع بسیار میگفت که یافته ام **نوع دیگر**
مرماری این سب زرد و این غیر نفعی تمام دارد **نوع دیگر** عرق این مثل در صبیح
کشیده میوشند **نوع دیگر** قرص نیم سیر صبیح با دو سار شیر نبات
و نیم سیر کلاب قوام آورده و یکتوله عنبر نبات صلا کرده بعد از آنکه حرارت
شیرینی بگذرد بریزد و تیره بر هم زند بعد از آن که آب صبیح در آن
ریخته تیره زده و تیره ساخته اقرص سازد و از آن هر روز یکتوله نیم سیر

در

چوب صبیح تخمین کرده بدهند **نوع دیگر** صلااری او چوب صبیح ربع سیر کوفته و تیره
سوزنجان مهری یکتوله زنجبیل در صبیح از یکتوله نیم سیر کوفته نیم سیر کلاب
و قلم سیده کند من سیر تخمین کرده میدهند و در صبح برشته سازد و در سیر
و نیم سیر صاف نموده بر آن ریخته چون نزدیک برسیدن قوام شود او در
مذکوره اصاف است که بخورند بعد از آن که دوپوش بخورند و در اصل صاف
و پنجمین ربع تا یکتوله نیم سیر کوفته و تیره زنجبیل در صبح کوفته و قوتی که
روغن او در خود آورده در طبیقی بریزد نبات باشد هین نماید و بعد از آن
که سرد شود و بطریقی شکر یا در مراح بریده نگهدارند و هر روز ناشتا مقدار
یک تخم خنجر تناول نمایند که نبات سحر مند و مهبی است و فربهی آرد و فربهی
و ک نیلاری بروی دارند بسیار سود مند است و تولید خون صلاح میکند
و در این را نوشجو میسازد و نیم سیر **نوع دیگر** سیر او دو ماشه چوب
بایک ماشه فلفل بریزد و ریزه کرده داخل سیره بان نمایند و در صلا شده
این سیره بخورد و شربت آن از دو سیره تا چهار سیره **نوع دیگر** سیره درکی
شیر کرده بر این آن دیک بار چه بار یک بسته خوب صبیح را بقدر نیم
فلفل قطعه قطعه کرده مانند قلموس مالای بار چه مذکور گشته بر مالای

بسر پوینچه پوینچه و تمام شب بچسب آن و یک را بر آتش میگذرانند تا بجا آید و دو
بجیب چینی نیکو بکشد عصاره صابون چینی نیکو را در سایه خشک سازند
ورق ورق ساخته مشب در کلابی که در آن زعفران و فلفل و مس و ...
باشند ترا در دو در سیر به بان بقره بگویند بانه قرضل نهار میل کنند و بعد از گذشتن
یک پاسی بلبک پشته غذا تناول نمایند و درین منزل تا چهل روز مداومت
نمایند و اگر پشته زجبل روز بخورد نیز همین است و مغرب مزب اندازد برین
از ترش و جلعه کند انب خواب بود و سرد و کوشی است و در جای گرم نشستن
مطلوب نیست **نوشه** که شراب انو قوه و مانع و دل و جگر به بر و زواله فایده
در درناصل و بر و وضیق انفس که از نبله بلغم باشد نماید و هر که را کرم کند
باشند که توله ازین عرق نوشند و بعد از آن کار کنند و اگر کوشی توله پوینچه
احتمال دارد که هیچ ریزی دیگر از توله کند و استهنا باز و پسته و میوه و قوی است
و عرق ان و دلفوس و رعشه و تند و را ازین عرق بر کند **صفت آن** بیخ حیات
بیخ سیر پوینچه میزدن و در سیر سید سبل الطیب و در چینی از هر کدام ربع سپر
زرد با دشمن سیر قسط نشی توله بیخ بنفشه صفت توله را از با دشمن سیر و جوی
قرنفل صعبه انب لایکی صفت توله یک هر دو یک سپر سرخ زرد را با یک قطعه قطعه

باید کرد

باید کرد و صبح او دویم را بکوب کرده در ظرف حاجی انداخته انقدر آب
گرم بر بالایش کند که در آن گشت بالایی او دویم باشد و در ظرف را بقل
مس و ساخته و در بل آب و فلفل نماید تا مدت صفت روز بعد از آن
سرفوف و اگر در هر نیم روز دو بیت بفت از بل پس بیخ سیر نبات اعلا
و در هر سپر جو زردا همین قدر بسیار که سیر نمک اعلا برشته و بیت
نمایند و مخزج سازد باز سرش مس و دو و فلفل نماید و بعد از دیگر سرفوف
گشود او دویم را با خروس و آب و هر چه مخزج بود و در عرق در آن کرده تا آن
زهر عرق بچکاند و قدر یک شنگ و غیره زعفران صلابه نمود و با کلاب آتشسته
در سر توله بگذارد پس چکیده را در ظرف چینی با نقره نگاه دارد که ظروف
دیگر تا بآن نرزد و اینک می زرد و بعد از دو سه روز تا استخراج فرمایند
از بیمار باشد شش مرتبه توله است و بعد از آن طعام نینمیزد خورد و هر که
بخورد اهلنا چهل روز بلا فاصله اجتناب مداومت نماید از نمک و ترش
و جمیع اجتناب نماید او نیست **مخزجی** مناجس که با او دویم مناسب تر است
میکنند **نوشه** که از مشرفات حکمای قشقرین محروس است که بر اجزای
ملاصقه افزوده و با لطف او دویم مفرصه قلبیه ترکیب کرده استعمال نموده بسیار

بویک بکشفال بنجیل غزوان لدریک وونقال عدلته وزن او ویرمورن
 سانه وبردوز وونقال پاشا بنجوزده **کتاب** لدریوضائی بن سرسیون کوناف
 است ضیق النفس **راصفت آن** معضصل غوی اریس فزایون زوفای خشک
 سورجانی معری رب السوکی شونیز لدریک وونقال تره سفید موصوف چهار
 منقال مویا لبه بودنه بری سابع بندیا سداب آب خشک سکیسین معضل لدریک
 منقال پنج وونقال سفید لدریک چهل منقال ریزنده چینی منقال چوب چینی سب
 منقال وونقی منقال پنج کبر زرافه میکنند اجزا کوفته وچینه وونشانه روز
 ودرکه کینه چینی نند ودر سابع خشک کند وباروفنی با دم تلخ سبت منقال خرد
 ناجیل وونقال چوب کرده باسه وزن عمل کف گرفته مویا سانه شربتی
 بکنوله باینی سکیسینی **بهد صفت آن** معضصل غوی که در که بروردن باشد یک
 است را با ووسر عمل کف گرفته سکنجینی سانه **الکتاب** چوب چینی در ظرف
 بقدر شش سیراب کنند وچین شست ای چوب چینی سوده وچینه دوران آب کفینه
 بساعت را کنند برانش که بچوشی که چون یکدیگر بچوشی بخورد ویک فرود آید وکران
 ویک را سر بوشی کرده بچینه کینه بر بالدی ویکدان ویکگاه که بچینه بجا در پانده که
 که درین آن سورجانی باشد دراه ویک نرشته باشد اول ویک را بالدی بکشت

کورالای انما صغیر می آید از آن که سینه که اندام
 کورالای انما صغیر می آید از آن که سینه که اندام

راه بدر رو با جانش پس از آن برکنار کسب شسته جادری با کانی بر کشته
 چنانچه منقده باو باشد خیزد از وزن کسبی دور سانه ودر سکه کبریا با بر قدر وقت
 که خواهند شسته تا بخار آن بر جمع اعضا رسد و بوق وکله بود از آن بر خاسته
 آید آن چادر را از خود دور سانه که بسیار بختی است و شیرین و خوب تر
 استعمال چوب چینی جوشیدن و استغفای بخار آن نمودنت چون این
 سینی مشقت بسیار در در و در نانی فرخ مردم نمی بازگشته که با دور سانه
 و باینی مشقت را ضعیف نشوند چوب چینی بر پهن آن کمتر است از چوب چینی
 و از کشته عرقی در طریق قهوه بسیار محمود است که می مویا و موصوف دیر
 که روشن اصل پند است و علوا و فاولوه و غیره واقه بخوردن او چندان
 خوب نیست چه تا شربتی چینی تر فین و از ادب صلابت و مراد است و نغز
 این دینی حالت در علاقی صفته نجابت در کار و نیز چون بطریق که در فرام
 آن مکر شده خایه از اجزاء ارضیه نیست ممکن است که یعنی افراد عروقی
 صغیر محسوس شد و موجب تشنه کرد و حال لکه منفعت لکن رفع شده و از ادب
 صلابت است خصوصا که برگاه او را با سده ادب مثل آبک و غوفل مکر کرده
 بخورد و دینی حال هم شده بسیار است چه این بی بود کله قوت تفاوت و بطریق

کورالای انما صغیر می آید از آن که سینه که اندام
 کورالای انما صغیر می آید از آن که سینه که اندام

نمود و نزدیک بودن بود اجازت دادم که کتابی که در دستم بود در آن فرود بماند
 استعمال خفت ظاهر شد چون دود فی دانه حمل خوی بجاریت که با سال این
 امراض کار میکند بر نفسی که از کتاب کوی اندر دود بی آب جهت آنکه در خانه
 کلبه سستی و مخفف و مضع اند پس اگر در خانه براد و بی که کلبه و کلبه در خانه
 موده و سایر اعضا قوی مناسب باشد بکشد یعنی که با اعضا مذکوره ضرر
 کمتر رسد و از ضرر کتاب محفوظ بماند و مغزنی نقل کرد که شیخ استیضاد
 از پس کردار دوده او در شده بود چنان صوفی گفته که هیچ دود را قبول
 نمیکرد و بعد از فکر بسیار بانی بلیتم هم که دودها که در این عرض استعمال میشود مقدار آنرا
 در سبب اخصاف کرده و از نزدیک کتابی که بود آنکه گفته شد و مضع عظیم
 طایفه شیخ رئیس در قانون جبهه دفع سمال فرستاده فرموده که در آوند و میو بارز
 از یک یک مقدار از زنجیر ترکیب کرده با روغن کما و غیر کرده و خفت ساخته
 دود آنرا بکشند و نیز بوی رسیده که در خانه حسب نو کور سر زنده دفع کند و مغزنی
 نقل میکند شیخ را از عارضه بعارضش که رسیده بود چنانچه مطلقا از حسنی میناید
 بر افقاده بود پس از عهدی عهد باور سیدم و دریم که گنبت میکرد و از آن شخصی
 استفاد این معنی بعد الوقع خروج پاسخ داد که یک توده است که برگ کتاب
~~.....~~
 کیندم

در این کتاب از آنکه در کتاب کوی اندر دود بی آب جهت آنکه در خانه

کشیدم از خاصیت آن اندک تا بی نهایتی از زانی درشت و این از بی بی
 اسرار است و نیز بکسی در یافته شد که در صبح کتاب کوی اندر دود بی آب جهت
 از و نبوت که بلیش آنکه در کتاب کوی اندر دود بی آب جهت آنکه در خانه
 آنرا استعمال زد و در این تجزیه بهم رسیده و جمعی بر کلبه او را در آب برنج
 میزدان بکار میبرد و در وی با سر که جوشانده میگذشت و برنجی با فایند و
 قند آمیخته استعمال میکنند و قرقه آب لیمو سسته ضد پیمانده و جاعه و قرقه
 کافور را فرود بکار میبرد و این گزند روشی اذوق المریخ مشفق دل با نبلای
 دستانی آخر الزامی نه نهد و مبتدای استیلاب جینی غایله ناکافی نگردد
 پنج آفریده شده خوردنش نصیب ای آفریده کار است بلکه آفریده نعمت
 تمام شد کتاب فواید الالفاظ باری با زود هم شهر جاد اول ۱۲۱ هجری است

دلیلش



بر کف خطه بیت
 نوشته با نوبه بر سینه
 نویسنده را نیست فردا ۱۱۱۰



مجموع اولایق نواید الالفاظ یکصد و پنجاه و یک رقیق میوه
 دیلمی ۱۸۱۱
 دولت

از نامها مستخرج
بجمله ذالقه که الخ لولاد
از کله
بک دفعه
آفران
۲ فراد

